

آیا جنبش مشروطه آغازی دارد؟ خوانشی فوکویی از جنبش مشروطه و نقش روشنفکران در آن

بهرنگ صدیقی*

(تاریخ دریافت ۹۰/۴/۱۵، تاریخ پذیرش ۹۱/۲/۲۱)

چکیده: جنبش مشروطه از چه زمانی آغاز شد؟ آیا می‌توان یک آغازگاه برای جنبش مشروطه تعیین کرد؟ کدام یک از نیروهای اجتماعی فعال در بستر اجتماعی ایران جرقه این جنبش را زدند؟ این‌ها پرسش‌هایی است که در این مقاله به آن‌ها پرداخته می‌شود. در این راه، ضمن مرور مواضع متفاوت روایی، پیوست انگار، گسست انگار، و بسگانه انگار به مقوله تاریخ‌پژوهی و نقد دیدگاه‌های برگسون و برودل و گوریچ، با تکیه بر رویکرد تبارشناختی فوکو به جای آغاز جنبش مشروطه از آغاز «ها»ی جنبش مشروطه سخن خواهیم گفت. در نهایت، با تحلیل گفتمان انتقادی سرمقاله روزنامه وطن نشان خواهیم داد که یکی از آغازهای جنبش مشروطه هم‌زمان است با پاگیری روشنفکران ارگانیک به عنوان نیروی اجتماعی نوپا در مقطع آستانه مشروطه. گرچه اگر شخصیت اصلی روایت تاریخ جنبش مشروطه را به جای روشنفکران، دیگر نیروهای اجتماعی قلمداد کنیم آغاز این جنبش به جای دیگری از تاریخ منتقل خواهد شد.

مفاهیم کلیدی: جنبش مشروطه، گفتمان روشنفکری ارگانیک، تبارشناسی، گسست‌انگاری، بسگانه‌انگاری، موضع روایی.

بیان مسئله

جنبش مشروطه از کجا آغاز شد؟ آیا می‌توان لحظه‌ای در تاریخ یا برهه‌ای از آن را آغازگاه جنبش مشروطه دانست؟ به عبارتی دیگر می‌توان پرسید، نقطه آغازین پژوهش برای بررسی جنبش مشروطه کجاست؟^۱ کدام یک از نیروهای اجتماعی، اعم از روشنفکران و روحانیان و سلطنت و ملت و تجار و بازرگانان جرعه این جنبش را زدند؟ با چنین پرسش‌هایی بود که ایده نخستین این مقاله صورت‌بندی شد. این پرسش‌ها حاکی از پروبلماتیکی مهم در پژوهش‌های تاریخی است؛ پروبلماتیکی که در پارادایم‌های گوناگون تاریخ‌پژوهی پاسخ‌هایی متفاوت می‌یابد. ابتدا در شرح برنامه پژوهشی، به تعبیر لاکاتوش (۱۹۷۸: ۴۷-۵۲) که در این مقاله به آن تکیه شده به شرح مفروضات و نیز مواضع تئوریک و موضع روش‌شناختی که در پی حمایت از آن مفروضات اند پرداخته می‌شود. شرح خواهیم داد که در مجموع، مفروضات این بحث از موضعی روایی به تاریخ استخراج شده است. بنابراین پس از شرح الزامات چنین موضع‌گیری برای مواجهه تاریخ‌پژوه با رویدادهای تاریخی-اجتماعی، با اتخاذ موضعی تبارشناختی به تأثیر از فوکو، به خوانش تاریخ جنبش مشروطه خواهیم پرداخت. بر این مبنا نشان خواهیم داد که نقطه آغاز جنبش مشروطه بسته به این‌که کدام رویداد و، در ادامه، کدام نیروی اجتماعی را در مرکز روایت تاریخ قرار دهیم در طول تاریخ جابه‌جا می‌شود. در نهایت روایتی از جنبش مشروطه به دست می‌دهیم که روشنفکران در آن بازیگران اصلی روایت‌اند و توضیح می‌دهیم که در این روایت جنبش مشروطه از مقطعی موسوم به «آستانه مشروطه» آغاز می‌شود.

تاریخ و روایت

تاریخ «سخن از آن‌گونه حوادث می‌گوید که در واقع رخ داده است» (ارسطو، ۱۳۸۷: ۱۲۸). این موضعی است که ارسطو در قبال تاریخ‌پژوهی و در بیان تفاوت تاریخ و شعر می‌گیرد، و البته شعر را در مقامی والاتر از تاریخ قرار می‌دهد (ارسطو، ۱۳۸۷: ۱۲۸). جالب است که ارسطو تاریخ هرودوت را نمونه‌ای از متن تاریخی می‌آورد نه آثار کسی چون توسیدید، مورخ هم‌عصر وی که در اثر برجسته خود، جنگ پلوپونزی، تلویحاً هرودوت را به قصه‌پردازی متهم کرده و در مقابل تاریخ‌نگاری خود را متکی به اسناد مستند دانسته است (مامیگلیانو، ۱۹۶۶: ۱۳۱ به نقل

۱. گرچه در این مقاله در پی آغازگاه جنبش مشروطه برآمدیم، اما پرسش‌هایی مشابه را می‌توان در خصوص پایان مشروطه نیز طرح کرد. از جمله این‌که پایان‌بخش مشروطه کجاست؟ ضمن این‌که اگر پایانی برای جنبش مشروطه قائل شویم پس آن‌گاه آیا می‌توان سخن از شکست یا پیروزی جنبش گفت؟

از همیلتون، ۱۳۸۴: ۱۹۵). شایان ذکر است که ارسطو یکی از تفاوت‌هایی که میان شعر و تاریخ قائل می‌شود این است که اولی به احتمالات یا ضروریات متکی است و دومی به واقعیات (ارسطو، ۱۳۸۷: ۱۲۸). بر همین اساس است که می‌توان گفت از نظر ارسطو منطق‌روایی که بر شعر حاکم است الزاماً بر تاریخ حاکم نیست. از جمله عناصر این منطق‌روایی را ارسطو وجود روابط علی میان وقایع می‌داند و تکیه بر بخت و اقبال را در روایت پسندیده نمی‌داند (ارسطو، ۱۳۸۷: ۱۳). اما جالب است که در واقع این همان منطقی است که از قضا نه فقط هرودوت که حتی توسیدید هم که سخت در پی برکناری از هنر قصه‌گویی و افسانه‌سرایی در تاریخ‌نگاری بود برمی‌گزیند و در ابتدای شرح جنگ پلوپونزی خود اعتراف می‌کند که «گفتارها به زبانی بیان شده‌اند که به نظر من گویندگان مختلف در باب موضوعات مورد نظر احساسات خود را متناسب با موقعیت بیان کرده‌اند» (به نقل از همیلتون، ۱۳۸۴: ۱۹۵). بنابراین می‌توان دریافت که حتی در این مورد هم، بر خلاف نظر ارسطو، در عمل نمی‌توان تاریخ‌نگاری را در تقابل با روایت دانست (همیلتون، ۱۳۸۴: ۱۹۵). این همان رویکردی است که البته با فراز و فرودهایی بعدها در موضع کسانی چون هایدن وایت به تاریخ‌پژوهی به نهایت خود می‌رسد^۱، چنان که وایت فن بلاغت را مبنای کار تاریخی می‌داند (وایت، ۱۹۷۳: ۳؛ شارتی، ۱۳۷۹: ۳۹۹) و طرح بحث تقابل علم و هنر را در تاریخ‌پژوهی از اساس منکر می‌شود (جنکینز، ۱۳۸۷: ۱۵۹).

به این اعتبار، پیش فرض بنیادین این مقاله در موجزترین شکل‌اش این است که «محصول تاریخ‌پژوهی نه حقیقت تاریخ بلکه روایت تاریخ است» (شارتی، ۱۳۷۹: ۳۹۷-۳۹۸؛ پمپا، ۱۳۷۹: ۲۰۹). به عبارتی دیگر منطق حاکم بر بحث در این مقاله منطقی‌روایی است و بنابراین داعیه‌دار کشف «حقیقت» تاریخ یا واقعه‌ای تاریخی نیست. پذیرش این پیش فرض مستلزم آن است که به جای اصطلاح گمراه‌کننده «تاریخ» اصطلاح «تاریخ‌ها» را جایگزین کنیم؛ تاریخ‌هایی که برساخته تعامل میان راویان و مفسران تاریخ و مخاطبان گوناگون است. و به تعبیر فوکو، هر یک از این تاریخ‌ها بی‌تردید دست در کار آفرینش گفتمانی است که صرف‌نظر از گرایش‌های

۱. رویکرد مدرنیستی که از سده‌های هفده و هجده در پی آن بود تاریخ را به مثابه علمی دارای قواعد و قوانین پایه‌ریزی کند، در قرن نوزدهم با تکیه بر دو پایه تجربه‌گرایی و پوزیتیویسم بر این امر پای می‌فشرد. اما از حدود دهه ۱۹۷۰ و با بحث‌هایی که به‌ویژه هایدن وایت مطرح کرد و البته با بروز چرخش زبانی (linguistic turn) در فلسفه و علوم اجتماعی تلقی معرفت‌شناختی از تاریخ جای خود را به تلقی هستی‌شناختی در این برهه خویشاوندی میان تاریخ و ادبیات مجدد طرح می‌شود و تاریخ‌نگاری نوعی بلاغت و مصنوع ادبی تلقی می‌شود (ر.ک. مازلو، ۲۰۰۶، ۳-۲۰).

فکری و سیاسی آگاهانه و ناخودآگاه شخص مورخ و در مجموع خواسته یا ناخواسته مایل به محو اختلاف و ناهمسانی گذشته و توجیه روایت یا تعبیر معینی از حال دارد؛ و این یعنی آفرینش داستان یا روایت به معنای دقیق کلمه (پوستر، ۱۳۷۹: ۴۵۹). بر این اساس فوکو هم ابایی ندارد که آثار خود را قصه^۱ بخواند؛ چنان‌که در خصوص کتاب نظم اشیاء (۱۳۸۹) می‌گوید «کتاب من قصه‌ای ناب و ساده است: این کتاب صرفاً یک داستان است، داستانی که البته من از خود در نیآورده‌ام (فوکو، ۱۹۶۷، ۲۸۶).

ما نیز در این جا روایتی از یکی از تاریخ‌های مشروطه پیش می‌نهمیم. در این روایت، شخصیت اصلی روشنفکرانند^۲. با این انتخاب، رابطه میان روشنفکران با دیگر نیروهای اجتماعی در جنبش مشروطه در مقام موتور محرکه روایت عمل می‌کند و روابط و نسبت این شخصیت‌هاست که صحنه‌های متفاوت را شکل می‌دهد. اما در هر روایت لازم است که نقاط آغاز، میانه و پایان نیز روشن باشد؛ یعنی سه نقطه بحرانی روایت. برای روشن ساختن این نقاط باید به یاد بیاوریم هر پدیده اجتماعی در ضمن خصلتی تاریخی نیز دارد؛ نکته‌ای بدیهی که با وجود تأکیدی که از آباء جامعه‌شناسی نظیر کنت گرفته تا اخیرترین گرایش‌ها در جامعه‌شناسی نظیر برساخت‌گرایی اجتماعی^۳ بر آن داشته‌اند بخش عمده‌ای از جامعه‌شناسی و نیز جامعه‌شناسی ما از آن غافل بوده است. به این اعتبار هر گونه فهمی، از جمله فهم روایی، از هر پدیده اجتماعی از جمله انقلاب مشروطه، مستلزم فهم شرایط پیش از آن است و به این ترتیب، هر ابژه پژوهشی در فهم جامعه‌شناختی از رویدادی تاریخی خصلتی میانی خواهد یافت. به عبارتی دیگر جایگاه پدیده مورد نظر تاریخ‌پژوه در روایتی که قرار است از آن به دست دهد همواره در نقطه میانی روایت قرار می‌گیرد. با این وصف، از مهم‌ترین وظایف هر تاریخ‌پژوه تعیین نقطه آغاز پدیده مورد بررسی‌اش خواهد بود؛ آغازی که بنا بر منطق روایی با میانه و پایان روایت پیوندی منطقی داشته باشد. این نکته‌ای پربلماستیک در هر پژوهش تاریخی - جامعه‌شناختی است^۴.

1. fiction

۲. البته با تغییر شخصیت اصلی این روایت می‌توان از جمله بر بازاریان و تجار، روحانیون یا ملت متمرکز شد. در این صورت، چنان‌که در ادامه توضیح خواهیم داد، آغاز و پایان جنبش مشروطه و دیگر عناصر روایت بنا بر منطق روایت تفاوت خواهد کرد. البته می‌توان در قالب پیرنگی طبیعی روایتی دیگر مشتمل بر تمامی این شخصیت‌ها نیز ساخت (ر.ک. میرفخرایی، ۱۳۸۰: ۸۷-۸۸).

3. social constructionism

۴. و البته تعیین و تشخیص نقطه پایان روایت هم از همین منظر شایان توجه خواهد بود.

تاریخ و گسست‌انگاری

آیا تاریخ سیری از حوادث به هم پیوسته است یا قطعاتی گسسته و مجزاکه می‌توان با کنار هم قرار دادن قطعات این پازل طرحی منسجم و پیوسته بر آن بار کرد؟ در این خصوص، هانری برگسون عمده بحث خود را در خصوص زمان به تلقی فردی از زمان محدود کرد. او به تفاوت زمان چنان‌که هست و به تجربه درمی‌آید^۱ (حقیقت زمان) و زمان چنان‌که به شناخت درمی‌آید اشاره کرد و بر این مبنا گفت «زمان بدان‌گونه که تجربه می‌شود و تداوم را می‌رساند القاکننده سپری شدن ممتد است» (به نقل از پیران، ۱۳۷۲: چهارده). اما از نظر او، زمان به نحوی گسسته به شناخت درمی‌آید. این ساحت دوم زمان که برگسون آن را زمان ساعتی^۲ می‌خواند به واسطه ادراک و خردورزی و زبان که در حکم یک سینماتوگراف عمل می‌کنند توهم توالی لحظه‌ها^۳ و نیز موجبیت را برایمان فراهم می‌آورند (دلوز، ۱۳۸۶: ۲۴؛ توتارو ۲۰۰۱). از نظر برگسون حقیقت زمان استمرار محض است و وقتی این حقیقت در قالب علوم طبیعی و زبان و در قالب‌هایی که برای زندگی عملی به کار می‌روند ریخته شوند به تصویری مکانی شده و ریاضی شده و کمی از استمرار منجر می‌شود. بنابراین، مسئله برگسون تأکید بر پیوستگی^۴ زمان در حقیقت خود، و گسستگی^۵ معرفت ما بر زمان و تجربه ما از آن بود (کاپلستون، ۱۳۸۴: ۲۲۱-۲۲۲؛ فروغی، ۱۳۶۶: ۲۶۰-۲۶۴). بر این اساس، بحث برگسون را در خصوص زمان می‌توان یکی از آغازگاه‌های مناقشه پیوست‌انگاری و گسست‌انگاری در تاریخ‌پژوهی در دوران اخیر دانست.

در ادامه کسانی چون هالبواکس و گوروپچ از سوی و فرنان برودل از سوی دیگر به بسط نگاه برگسون به عرصه زندگی اجتماعی - تاریخی پرداختند فرنان برودل، از متفکران شاخص مکتب آنال، از جمله کسانی بود که این تعبیر را به زمان تاریخی بسط داد (برودل، ۱۹۸۰، ۱۹۸؛ کاکسی، ۲۰۰۱: ۱۳) برودل برای جنبه‌های متفاوت زندگی اجتماعی ضرب‌آهنگ‌های^۶ متفاوتی قائل بود. او با چنین تلقی از زمان برای زمان تاریخی سه لایه قائل بود. نخستین آن‌ها را زمان رویدادها^۷ خواند که زمانی کوتاه و گذراست. به تعبیر برودل این زمان عبارت است از «زمان افراد، پندارهای و هم‌آلود ما و قضاوت‌های سطحی و زودگذر (به نقل از پیران، ۱۳۷۲: چهل و

1. experienced
3. moments
5. discontinuity
7. events

2. clock time
4. continuity
6. tempos

یک)، قالب زمانی دوم را زمان هم‌آیی‌ها^۱ می‌خواند که به فرایندها و سیکل‌ها در دوره‌های زمانی میان‌مدت مثل نیم قرن اختصاص دارد که از نظر برودل به تاریخ پژوه امکان می‌دهد «تا بر تداوم و استمرار پدیده‌ای درنگ کند، فراز و فرود آن را بنگرد و تغییراتش را ثبت کند و به تغییر وقایع زودگذری پردازد که چون حبابی بر آب‌اند، لحظه‌ای هستند و فوراً نیست می‌شوند و در چشم به هم زدن رخ می‌دهند» (به نقل از پیران، ۱۳۷۲: چهل و یک)، و در نهایت سومین قالب زمانی را دیرند طولانی^۲ می‌خواند که در آن به بررسی ساخت‌ها و سیستم‌ها پرداخته می‌شود. به تعبیر وی «ساخت‌ها به پرسش‌هایی که به بلندمدت مربوط‌اند حاکمیت دارند. واژه ساخت برای مشاهده‌گر زندگی اجتماعی گویای سازمان، انسجام و روابط متقابل نسبتاً پایدار بین واقعیات اجتماعی و توده‌هاست. برای تاریخ‌نگار، ساخت مطمئناً به معنای چیزی است که بقیه چیزها را به هم پیوند می‌دهد و سر پا نگاه می‌دارد، چیزی که سازه‌ها را به ذهن متبادر می‌سازد؛ اما در ورای این برداشت، ساخت از واقعیتی سخن می‌گوید که اثر زمان را کاهش می‌دهد» (به نقل از پیران، ۱۳۷۲: چهل و یک و چهل و دو).

اما در مجموع، برودل رویدادها را موضوعی شایان برای تاریخ‌نگاری نمی‌دانست و توجهش به بررسی ساختارها در قالب زمانی دیرند طولانی معطوف بود. به تعبیر وی «تاریخ رویدادها چیزی نیست به جز تاریخ تلاطم‌های سطحی و کف و حباب آب‌ها که بر دوش نیرومند جزر و مد تاریخ به این سو و آن سو رانده می‌شوند... [تاریخ رویدادها] به غایت پرهیجان و سرشار از سرگذشت‌های جذاب انسانی است، ولی در عین حال از هر گونه تاریخ دیگری خطرناک‌تر است... رویدادهای پرهیاهو اغلب انفجارهایی لحظه‌ای و جلوه‌های سطحی حرکت‌هایی به مراتب بزرگ‌ترند و جز در چارچوب آن حرکت‌های عظیم تبیین‌پذیر نیستند» (به نقل از مون، ۱۳۸۴: ۳۲). او در پی نوعی تاریخ‌پژوهی در هیئتی تام و تمام^۳ بود و توجهی که به دیرند طولانی و ساختارها داشت نیز در همین مسیر بود.

با این وصف، توصیف و تبیین پیوستگی طولانی مدت ستون اصلی فلسفه تاریخ برودل است. از نظر وی هیچ فهم علمی بدون اصل پیوستگی تاریخی حاصل نمی‌شود. بر همین اساس است که او مخالف تاریخ رویدادمحور است (هریس، ۲۰۰۴: ۱۶۲). چنین است که باید گفت برودل در ادامه مسیر فکری برگسون، گرچه از بسگانگی^۴ زمان تاریخی در دیرند طولانی سخن می‌گوید اما نوعی از بسگانگی که مد نظر او بود امکان این را که به گسست‌های تاریخی پردازد به او نمی‌دهد (رک دلوز، ۱۹۶۶: ۳۷، ۴۲، ۱۱۷؛ گورویچ، ۱۹۶۳: ۲۱-۲۳؛

1. conjunctures

2. longue duree

3. histoire totale or histoire globale

4. multiplcity

گورویچ، ۱۳۵۱: ۲۹۵-۳۰۸)؛ و به همین اعتبار است که وی پرداختن به پیوستگی تاریخی را هدف تاریخ‌پژوهی خود قرار می‌دهد. باور برودل به پیوستگی تاریخی، حتی به رغم بروز رویدادهایی چون انقلابی همه‌جانبه در یک جامعه، در این عبارت عیان است: «انقلاب فرانسه گسستی کامل در سرنوشت تمدن فرانسه نبود، همین‌طور انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه» (برودل، ۱۹۸۰: ۲۱۰).^۱

نکته شایان توجه این‌که مهم‌ترین نظریه‌پردازی که برودل در چالش با وی به طرح دیدگاه‌های خود پرداخت ژرژ گورویچ بود؛ جامعه‌شناسی که اصل گسستگی را ستون اصلی تئوری اجتماعی خود قرار داد (هریس، ۲۰۰۴: ۱۶۳؛ بروک، ۲۰۰۳: ۶۰-۶۱). برای تشخیص تفاوت این دو لازم است توضیحی درباره مفهوم ساختار در این دو دیدگاه داده شود. هم برودل و هم گورویچ قائل به دو لایه در زندگی بشر، سطحی و عمقی، در واقعیت به عنوان منبع فهم بودند. از نظر برودل آنچه در عمق است ساکن و پیوسته است و در مقابل در سطح با رویدادهایی سر و کار داریم که مدام در حال تغییر و تحول‌اند. ساختارهایی که برودل در صدد کشف و توضیح آن‌ها بود در عمیق‌ترین لایه‌ها قرار داشتند (پیران، ۱۳۷۲: چهل و یک). اما از نظر گورویچ سطح بیرونی واقعیت اجتماعی در نهادها و ساختارها و سازمان‌ها بروز می‌کند در حالی که در سطحی عمیق‌تر که پنهان است پویایی و خلاقیت و انقلاب در جریان است. (هریس، ۲۰۰۴: ۱۶۴). آنچه مورد نقد کلی گورویچ است پیوست‌انگاری^۲ است. بر همین مناسبت که تفکر برگسون را قربانی پیوست‌انگاری دانسته و در نقد وی معتقد است در تعبیری که از دیرند به دست داده گویی «رویدادها نه آغازی دارند و نه پایانی» (گورویچ، ۱۹۶۳، ۲۲) گورویچ همچنین مورخان چون برودل را پیوست‌انگار دانسته و در مجموع معتقد است روش تاریخی بیش از روش جامعه‌شناسی پیوست‌انگار است (گورویچ ۱۳۵۱: ۲۹۸). از نظر گورویچ جامعه‌شناسی از داده‌های تاریخ بهره می‌گیرد برای نشان دادن گسستگی انواع اجتماعی، در حالی که نشان دادن پیوستگی نه شرط، که هدفی است که تاریخ دنبال می‌کند. تاریخ پیوستگی را برای پل زدن بر گسیختگی‌هایی که جامعه‌شناسی مشخص کرده می‌سازد. (هریس، ۲۰۰۴: ۱۶۴) بنابراین، با این‌که هر دو رشته به زمان توجه دارند، مورخان بر پیوستگی و جامعه‌شناسان بر گسستگی می‌پردازند. (بروک، ۲۰۰۳: ۶۱).

۱. برخی بی‌توجهی برودل به امر سیاسی به عنوان مبنایی برای فهم تاریخی و بی‌توجهی وی به عاملیت انسانی و نیز انقلاب را به گرایش وی به ایدئولوژی محافظه‌کار نسبت می‌دهند (۱۶۷-۱۶۸: Harris ۲۰۰۴).

2. continuism

اما در این خصوص فوکو به‌ویژه با رویکرد تبارشناختی خود، با نقدهای جسانانه‌اش بر رویکردهای پیوست‌انگار به تاریخ، گسست‌انگاری^۱ را در تاریخ‌پژوهی به اوج رساند.^۲ به تعبیر پوستر «فوکو روند تحول تاریخ گذشته را نقل نمی‌کند، راوی حوادث و وقایع گذشته نیست؛ در این باره داستان‌سرایی نمی‌کند که چگونه تاریخ یکپارچه گذشته به آرامی و به‌طور یکنواخت سر از حال درآورد. خلاصه این‌که فوکو مورخ استمرار و تداوم نیست بلکه مورخ عدم استمرار و عدم تسلسل است» (پوستر ۱۳۷۹: ۴۵۷). از همین منظر است که فوکو خود ما را به نگارش تاریخ «واقعی» فرامی‌خواند که بر مبنای آن و برخلاف تاریخ تاریخ‌نگاران «هر تکیه‌گاهی برای رو کردن به تاریخ و درک آن در تمامیت‌اش و هر آنچه امکان ترسیم دوباره تاریخ به منزله حرکتی صبورانه و پیوسته را می‌دهد، همه را باید به‌طور منظم درهم شکست... این تاریخ و هر آنچه بخواهیم این تاریخ را بر آن استوار کنیم، حفر می‌کند و سرسختانه علیه پیوستگی فرضی‌اش مبارزه می‌کند» (فوکو، ۱۳۸۹: ۱۵۹).

با این وصف، فوکو صرفاً، همچون گورویچ، رویکرد پیوست‌انگار را در تاریخ‌پژوهی ناکارآمد نمی‌داند بلکه آن را از موضعی هنجارین تقیح هم می‌کرد چراکه در نظرش قائل بودن به پیوستگی تاریخی مستلزم مفروضاتی متافیزیکی است که در نهایت نظام‌های موجود قدرت و نابرابری را تثبیت می‌کنند (أفارل، ۲۰۰۵، ۷۴). وی مفروضات همبسته با تلقی پیوستگی تاریخ را از نظر فوکو می‌توان چنین جمع‌بندی کرد: (فوکو، ۱۳۸۹: ۱۵۷-۱۶۲؛ أفارل، ۲۰۰۵: ۷۵-۷۶).

— در توضیح تاریخ به مدل‌های علت و معلولی تکیه می‌کند و هر جا به تعارضی برمی‌خورد که نمی‌تواند توضیح دهد به مفاهیمی چون «شرایط اجتماعی» و «روح زمانه» و نظایر این‌ها متوسل می‌شود.

— برای بشر ذات و ماهیتی قائل است که در طول تاریخ ثابت باقی می‌ماند. گویی شیوه‌ای که بشر جهان را تجربه می‌کند تغییری نمی‌کند و فقط این کشفیات انسان است که تغییر می‌کنند و همین باعث پیشرفت تاریخ شده است.

— قائل به این است که ابژه‌ها و مقولات و طبقه‌بندی‌ها در طول تاریخ به نحوی ثابت در

1. discontinuity

۲. شایان ذکر است که، اگرچه آثار فوکو مورد ارجاع بسیاری از رشته‌ها چون انسان‌شناسی، روان‌کاوی، فلسفه، نقد ادبی است اما آثار وی بیش از همه در تاریخ اهمیت دارد. آقاری چون جنون و تمدن و پیدایش کلینیک و مراقبت و تنبیه و تاریخ جنسیت به لحاظ تاریخ‌پژوهی چنان پر بار است که ما را وامی‌دارد فوکو را بیش از هر چیز یک مورخ تمام‌عیار بدانیم (پوستر ۱۳۷۹: ۴۵۵-۴۵۶).

جهان وجود دارند و در ذات متفاوتی این جهان‌اند. مثلاً چیزی که تحت عنوان بیماری روانی می‌خوانیم گویی همیشه بوده و فقط منتظر کشف از جانب علم بوده است.

– پایان یا هدفی خاص برای تاریخ قائل است که همه رویدادها و تغییرات به نقطه‌ای مطلق میل می‌کنند (نظیر جامعه بی طبقه مارکس، عقلانیت مطلق هگل و این که «امر واقعی عقلانی است»).

– تصور می‌کند که تاریخ به نحوی ناگزیر از گذشته به سوی حال حرکت و پیشرفت کرده است.

– امکان وقوع اتفاق و بخت را نادیده می‌گیرد. بر این اساس گویی هیچ چیز بدون علت رخ نمی‌دهد. در تقابل با این رویکرد که بر موجبیت^۱ تأکید دارد فوکو بر رابطه پیشایندی^۲ میان رویدادها تکیه می‌کند که بر مبنای آن صرفاً می‌توان از نوعی هم‌آیندی^۳ رویدادها سخن گفت؛ تعبیری که به قرابت‌گزینی^۴ و بر و نیز تعبیر خودسرانه بودن^۵ رویدادهای اجتماعی به زعم مارسل موس نزدیک می‌نماید (برای نمونه ر.ک. فوکو، ۱۳۸۹: ۱۶۰-۱۶۱ و فوکو، ۱۳۸۸: ۱۰۰-۱۰۱).

بنابراین فوکو ایده پیوستگی را یکی از مهم‌ترین ستون‌هایی می‌داند که وضع موجود با تمامی نابرابری‌هایش به آن تکیه دارد. از نظر وی، با چنین دیدگاهی که برای توجیه وضع موجود به گذشته رجوع می‌کند جهان به جایی بسیار ملال‌آور و یکنواخت بدل می‌شود.

لحظه گسست تاریخی

یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها در رویکرد گسست‌انگار این است که گسست‌های تاریخی کجای تاریخ رخ می‌دهند؟ به عبارتی دیگر، چه تحولی را می‌توان گسست تاریخی تعبیر کرد؟ به ویژه در خصوص این پرسش است که می‌توان از رویکرد تبارشناسانه فوکو کمک گرفت. به تعبیر پوستر «شیوه مورد حمایت فوکو مستلزم آن است که مورخ در زمان به عقب بازگردد تا زمانی که یک مورد متفاوت را نشان دهد» (پوستر، ۱۳۷۹: ۴۷۶). از نظر فوکو، تاریخ واقعی در پی به تصرف درآوردن «تفاوت» رخ داده در آن مقطع تاریخ است (فوکو، ۱۳۸۹: ۱۶۱؛ فوکو، ۱۳۸۸: ۱۹۴-۱۹۵).

- | | |
|------------------|----------------------|
| 1. necessity | 2. contingency |
| 3. coincidence | 4. elective affinity |
| 5. arbitrariness | |

باید گفت جایی که گسست در تاریخ رخ می‌دهد، آن‌جا است که هیچ چیز «به همان شیوه قبلی» [درک، توصیف، بیان، ترسیم، طبقه‌بندی و شناخته نمی‌شود] (فوکو، ۱۳۸۸: ۳۷۶)، دورانی^۱ است که در مناسبات قدرت تحولی بنیادین رخ می‌دهد. در واقع، آن چه از نظر فوکو اهمیت دارد نه صرفاً کشف گسست‌های تاریخی، (فوکو، ۱۹۷۷: ۱۱۴)، که بررسی تحول در روابط قدرت است.

از این رو، آن‌چه در وهله نخست مهم می‌نماید بررسی میدان قدرت است؛ قدرتی که بین نیروهای اجتماعی توزیع شده است. چنین است که باید گفت اگر در تاریخ پژوهی، به پیروی از فوکو، در پی تشخیص گسست‌های تاریخی براییم این گسست‌ها چیزی نیستند جز لحظاتی که در روابط قدرت گسست رخ می‌دهد و در پی آن «اقتصاد جدیدی از روابط قدرت» شکل گرفته (فوکو، ۱۳۸۹: ۴۱۰) و قدرت بازتوزیع می‌شود.^۲

البته طرح بحث در خصوص مفهوم قدرت نزد فوکو در مجال این مقاله نیست^۳، اما لازم است اشاره شود که قدرت از نظر فوکو علاوه بر این وجه سلبی (سرکوب و سلطه)، وجهی ایجابی و مولد هم دارد (فوکو، ۱۳۸۳). بر این مبنا، می‌توان خط فکری فوکو را در این خصوص چنین جمع‌بندی کرد که قدرت، مولد گفتمان و گفتمان از جمله مولد معناست، بنابراین تلاش برای دستیابی به سهم بیش‌تری از قدرت با تلاش برای هژمونیک کردن یک گفتمان همبسته می‌نماید. با این وصف، گسست را می‌توان ثمره تلاش برای دگرگون کردن روابط قدرت دانست و این

۱. نکته شایان ذکر آن‌که اصطلاح «دوران» را در این مقاله، با تکیه بر آرای کارل هبسی و اسوالد اشپنگلر، در معنایی دقیق به کار گرفته‌ایم. هبسی با ریشه‌یابی دو واژه «دوران» و «دوره» شرح می‌دهد که منظور از دوران واقعه و روندی است که در جریان امور گسست ایجاد می‌کند در حالی که واژه دوره برای اشاره به هر محدوده زمانی می‌تواند به کار رود (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۹). اشپنگلر نیز، در خصوص تفاوت معنای دو اصطلاح «دوران» و «حادثه گذرا» در کتاب *زوال غرب* می‌نویسد: «یک واقعه تاریخی زمانی دورانی را ایجاد می‌کند که نقطه عطف ضروری، نقطه عطف سرنوشت‌ساز، جریان یک فرهنگ باشد» (به نقل از طباطبایی، ۱۳۸۵: ۲۰).

۲. از پروبلماطیک‌های دیگری که از این منظر می‌توان به آن پرداخت دوره‌بندی تاریخی است. البته لازم است در مجال دیگر به این بحث پرداخته شود، اما به اختصار می‌توان گفت که دوره‌بندی تاریخی با تکیه بر رویکرد گسست‌انگار با معیار بازتوزیع قدرت کاملاً وابسته به مختصات روایتی است که تاریخ‌پژوه برمی‌گزیند. به‌ویژه بسته به این‌که کدام شخصیت‌ها و تقابل‌هاشان در روایت تاریخی در نظر گرفته شوند برهه‌های گسست تاریخی متفاوت تشخیص داده شده و در این صورت نه با یک دوره‌بندی تاریخی که با دوره‌بندی تاریخی متفاوت سر و کار خواهیم یافت (برای اشاراتی به این بحث ر.ک. طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۵-۲۵).

۳. در این زمینه از جمله ر.ک. فوکو (۱۹۷۷) فوکو (۱۹۸۷) فوکو، ۱۳۸۳، فوکو، ۱۳۷۸.

چیزی نیست جز به دست دادن نوعی رمزگذاری جدید از روابط قدرت موجود (فوکو ۱۳۸۳: ۱۱۲؛ فوکو، ۱۹۷۶: ۱۲۳) و بنابراین برساخت گفتمانی دیگر که در صورت غالب شدن به بازتوزیع قدرت می‌انجامد.

بنابراین، به تاسی از موضع گسست‌انگار فوکو آغاز جنبش مشروطه را باید در دورانی جست و جو کرد که گسستی در صورت‌بندی روابط قدرت رخ داده باشد و با تکیه بر موضع روایی وی روایت این جنبش را می‌توان از همان برهه آغاز کرد. چنین موضعی روایی، چنان که پیش از این گفته شد مستلزم تعیین و تشخیص شخصیت‌های اصلی روایت و نقل نسبت میان این شخصیت‌هاست. با چنین موضعی، بسته به این‌که کدام شخصیت‌های تاریخی را مورد توجه قرار دهیم روایت‌هایی گوناگون حاصل می‌آید و چنین منظری است که ضمن گسست‌انگاری قائل به بسگانگی تاریخی و اجتماعی خواهد بود. به عبارتی دیگر، از این موضع است که می‌توان نشان داد ضمن بروز و ظهور بازتوزیع قدرت در برهه‌هایی از تاریخ اجتماعی در جامعه‌ای مشخص که به تاسی از فوکو آن را گسست تاریخی خواندیم، بسته به این‌که کدام شخصیت‌ها را در مرکز روایت قرار دهیم تعدد و تکثر در روایت تاریخ میسر می‌شود؛ این نکته آخر همانی است که از آن به بسگانه‌انگاری^۱ تعبیر کردیم.

اما تاریخ‌هایی که تاکنون درباره جنبش مشروطه نوشته شده چه نسبتی با این موضع‌گیری دارند؟

جنبش مشروطه از کجا آغاز شد؟ مروری اجمالی بر تاریخ‌نگاری‌های مشروطه

روایت جنبش مشروطه، نظیر عموم روایت‌های دیگری که در این دیار قرن‌هاست که نقل می‌شوند، روایتی تکراری است. طرح کلی روایت معمول و مرسوم از جنبش مشروطه از شکست ایران در جنگ‌های ایران و روسیه آغاز می‌شود، با اصلاحات عباس میرزا در نظام سلطنت و سپس عصر میرزاتقی خانی و عصر سپهسالار و جنبش تنباکو ادامه یافت و با جنبش

۱. multiplicity، برای رویکرد برگسون در خصوص بسگانگی که از مهم‌ترین اجزای رویکرد برگسون به زمان است که بر برودل برای طرح دیدگاهش در خصوص ضرب‌آهنگ‌های متفاوت در جنبه‌های متفاوت زندگی اجتماعی و طرح سه‌وجهی‌اش برای زمان تاریخی تأثیر داشت، ر.ک. دلوز، ۱۹۶۶: ۳۷-۴۲، ۱۱۷ و برای نقد گوریچ بر رویکرد برگسون و برودل در خصوص بسگانگی ر.ک. گوریچ، ۱۹۶۳: ۲۱-۲۳ و گوریچ، ۱۳۵۱: ۲۹۵-۳۰۸.

مشروطه پایان می‌یابد.^۱ چنین روایتی مدعی است تا پیش از قرن نوزدهم مواجهه و آشنایی ایرانیان با ایده‌های مدرن به قدری ناچیز و نامنظم و گسسته بوده که عملاً تأثیر چندانی بر فضای فکری ایران نداشته است (برای نمونه ر. ک. انتخابی، ۱۳۷۹: ۲۷-۲۸؛ حائری ۱۳۷۸: ۱۹۳ و ۲۲۰ و ۲۷۲). این آشنایی کم و بیش پس از شکست‌های ایران از روس و انعقاد دو عهدنامه گلستان (۲۹ شوال ۱۲۲۸ ق/ ۱۲ مهر ۱۱۹۲ ش) و ترکمانچای (۲ شعبان ۱۲۴۳ ق/ ۱ اسفند ۱۲۰۹ ش) در دوره سلطنت فتحعلی‌شاه گسترش یافت. در این زمانه فکر اصلاح در دربار ولیعهد ایران، عباس میرزا، در تبریز پدیدار شد. وجود وزیر فرزانه‌ای چون میرزا بزرگ قائم‌مقام که نفوذ معنوی بسیاری در عباس میرزا داشت در این خصوص شایسته توجه دانسته می‌شود که با مرگ نابهنگام عباس میرزا گام‌های اصلاح‌طلبانه دوره ولیعهدی وی به مدت ۱۴ سال تاج‌داری محمدشاه در محاق افتاد (آدمیت، ۱۳۸۵: ۱۶۰-۱۶۳). پس از آن میراث فکری عباس میرزا و میرزای بزرگ و قسائم‌مقام دوم به میرزا تقی‌خان امیرکبیر می‌رسد که، چنان‌که در فرمان انتصاب‌اش تصریح شده بود، به عنوان «شخص اول ایران» (آدمیت، ۱۳۸۵: ۲۰۳) در دوره صدارت عظمای ناصرالدین شاه (۲۲ ذی‌قعدة ۱۲۶۴ ق - ۱۹ محرم ۱۲۶۸ ق / ۲۸ مهر ۱۲۲۷ ش - ۲۲ آبان ۱۲۳۰ ش) «نظم میرزاتقی‌خانی» را برپا داشت (آدمیت، ۱۳۸۵: ۲۱۱-۲۱۲) و به تعبیر میرزا حسین خان سپهسالار «دولت را منتظم کرد» (آدمیت، ۱۳۸۵: ۲۲۳). در همین دوره بود که به تدریج «کانون متشکلی از عناصر اصلاح‌طلب و ترقی‌خواه در هیئت دستگاه دولت» از افرادی جوان و تحصیل‌کرده گرد امیرکبیر شکل گرفت و با گذشت زمان نیرو یافت؛ برخی از ایشان عبارت بودند از میرزا حسین خان سپهسالار (ادامه‌دهنده ترقی‌خواهی امیرکبیر) و میرزا ملکم خان (از مهم‌ترین اندیشه‌گران سیاسی است) و میرزا محسن خان مشیرالدوله (از عوامل مؤثر در تأسیس عدلیه جدید) و میرزا یوسف خان مستشارالدوله (از مروجان آزادی و مشروطیت) (آدمیت، ۱۳۸۵: ۲۱۱-۲۱۲). بر مبنای این روایت، تأسیس دارالفنون از مهم‌ترین عوامل در گسترش این کانون بوده که با گذشت زمان از فارغ‌التحصیلان آن که عمدتاً از فرزندان دیوانیان و لشکریان و درباریان و برخی شاهزادگان بودند تشکیل شد و به تدریج به سمت روشنفکری گرایید (آدمیت ۱۳۸۵: ۳۵۵).

این روایت البته در ظاهر مبتنی بر گسستی تاریخی است. مبنای گسست در این روایت ارتباط با ایده‌های مدرن غرب دانسته شده است که البته نیاز به آشنایی با این ایده‌ها ابتدا در نهاد سلطنت پامی‌گیرد. اما چنین تعبیری از گسست مبتنی بر تعبیر تبارشناختی از گسست نیست.

۱. اگرچه معمولاً آدمیت را مصدق شاخص چنین روایتی از مشروطه قلمداد می‌کنند، اما به واقع کمتر تاریخ‌نگار مشروطه را می‌توان یافت که در کلیات از ساختار این روایت فراتر رفته باشد.

درواقع، چنان‌که پیش از این مقطع نیز در جامعه ایران مشهود بود قدرت در جامعه در انحصار نظام سلطنت بود و از این رو هر تحولی در جامعه ایران ریشه در تحولی در نهاد سلطنت داشت. به تعبیری دیگر می‌توان گفت در این روایت گویی یک و فقط یک شخصیت در طول تاریخ ایران نقش آفرینی داشته است و آن هم نهاد سلطنت است که یا در شخص شخص شاه متجلی می‌شده یا در یکی از اهالی دربار. بر مبنای این روایت بازاندیشی نهاد سلطنت در دوره فتحعلی‌شاهی است که پایه و مایه هر تحولی در ایران قلمداد می‌شود. عاملی که با تکیه بر آگاهی استدلالی‌اش به واسطه یک اختلال در روند عادی امور (شکست از روسیه) به بازاندیشی در آگاهی عملی خود می‌پردازد. اما چنین توجیهی برای تعیین آغازگاه یک جنبش اجتماعی به بازتولید اندیشه‌ای سلسله‌مراتبی در نظام اجتماعی منجر می‌شود که خرده‌نظام سیاسی که البته صرفاً در نهاد سلطنت عینیت یافته در رأس آن قرار دارد. در مجموع، این روایت مبتنی بر تصو «دولت قوی» در ایران است. البته چنین رویکردی راه را برای کیش شخصیت هم در ایران هموار می‌سازد. در واقع، این منظر وقتی در هر مقطع با نشانه‌های ناکارآمدی نهاد سلطنت در ایران مواجه می‌شود، از جمله در مواجهه با انتقادات رویکردهای مبتنی بر «دولت ضعیف» در ایران، راه فرارش را برای توجیه خود در توسل به فردی مقتدر و آگاه و دلسوز می‌یابد. بر صدر نشانیدن عباس میرزا، قائم‌مقام، امیرکبیر، سپهسالار و نظایر این شخصیت‌ها در برخی روایت‌ها و نسبت دادن تحولات اجتماعی به ایشان که همه امور را با درایتی خارقالعاده اداره کرده و به سرانجام می‌رسانند مبتنی بر همین نگاه است.^۱ چنین روایتی در تاریخ ایران تا حد زیادی سوژگی و کنش‌گری دیگر عاملان اجتماعی را که نسبتی با نهاد سلطنت ندارند نادیده می‌گیرد.

نمونه چنین روایتی را می‌توانیم در تصویری که آدمیت از عصر سپهسالار (۱۲۸۸-۱۲۹۸ ق / ۱۲۵۰-۱۲۶۰ ش) به دست می‌دهد بیابیم. این دوره ده ساله، یعنی دوره وزارت و صدارت میرزا حسین خان سپهسالار (مشیرالدوله)، به تعبیر آدمیت (۱۳۸۵ ب) جلوه‌ای همه‌جانبه از جنبش ترقی‌خواهی است که در ۱۲۳۷ ش در دستگاه دیوان ایران آغاز، در ۱۲۴۰ ش مهار، و «پس از دوران فترت ده ساله با تحرکی بیشتر در ۱۲۴۹ ش. جلوه یافت» (آدمیت، ۱۳۸۵ ب: ۱۱۹). ناصرالدین شاه در سلام عام روز ۲۷ مردادماه ۱۲۶۳ ش. (۲۵ شوال ۱۲۸۸ ق) ایده‌های نوین سپهسالار را «سلیقه جدید» خود در حکومت عنوان کرد

۱. شایان ذکر است که منظور نگارنده به هیچ وجه انکار قابلیت‌های فردی این شخصیت‌ها و نیز خدماتی که به جامعه ایران کرده‌اند نیست بلکه سخن بر سر منطقی پیوست‌انگار در تاریخ‌پژوهی است که راه را برای کیش شخصیت نیز در میان ما هموار کرده است.

که از این پس امنای دولت باید «سبک جدید را که به وجود شخص اول^۱ شروع یافته پیش گیرند» (آدمیت، ۱۳۸۵: b: ۱۴۷). آدمیت در نظری کلی عصر سپهسالار را «دوره جدیدی تاریخی، معرف ترقی خواهی و حکومت قانون» می‌داند (آدمیت، ۲۵۳۵: ۳) و آن را چنین شرح می‌دهد: «یک سلسله اصلاحات اجتماعی و سیاسی همراه تأسیسات مدنی جدید بنیان‌گذارده شده که همگی ریشه غربی داشتند. تعقل اجتماعی جهشی بلند یافت، بدین معنی که از حد طبقه نخبه اجتماع گذشت و ب قشر متوسط جامعه و حتی پایین‌تر از آن کمی راه پیدا کرد.» (آدمیت، ۱۳۸۵: b: ۱۲۹) به این ترتیب، تحولات اجتماعی و رشد آگاهی اجتماعی در همه سطوح اجتماعی به «شخص اول» دولت، یعنی میرزا حسین خان سپهسالار، و کاردانی وی نسبت داده می‌شود.

اما در مقابل این روایت از جنبش مشروطه می‌توان پرسید مگر زمینه برای دستیابی به چنین آگاهی استدلالی در نهاد سلطنت پیش از آن فراهم نبوده است؟ مگر ایران در طول تاریخ کم از دیگر کشورها شکست خورده است؟ چرا نهاد سلطنت در مقاطع پیشین به چنین آگاهی دست نیافته است؟ بنا بر منطقی که چنین روایتی بر آن متکی است می‌توان پرسید چرا آغاز این روایت را به عصر صفوی نبریم و از شکست‌های ایران از عثمانیان و از جمله در جنگ چالدران (طباطبایی، ۱۳۸۰: ۱۲)، یا پیش‌تر از آن به قرن دوم و سوم هجری که نخستین نطفه‌های مقاومت در مقابل نظام سیاسی حاکم پس از ورود اسلام شکل گرفت یا حتی پیش‌تر و پیش‌تر (مثلاً به مجلس مهستان در دوره اشکانی)^۲. در واقع به نظر می‌رسد منطق حاکم بر چنین روایتی مبتنی است بر تلقی نهاد سلطنت به عنوان شخصیت اصلی صحنه سیاسی-اجتماعی ایران. فرض این روایت این است که جامعه ایران ویژگی‌هایش

۱. منظور میرزا حسین خان سپهسالار است.

۲. در مقابل این پرسش‌ها و موضعی که در این مقاله در قبال آن‌ها اتخاذ شده البته پاسخ‌ها و استدلال‌های مقنع دیگری نیز طرح شده است. برای نمونه، این نکته شایان توجه را دکتر بهزاد کریمی به نویسنده متذکر شدند که البته نباید تصور کرد که پیش از شکست‌های ایران از روی در این برهه اساساً ایران ارتباطی با مغرب زمین نداشت. ما پیش از این، به‌ویژه در دوره صفویه، با دنیای غرب آشنا بودیم اما خود را هم‌اورد یا حتی برتر از دولت‌های غرب می‌دیدیم که در سطوح متفاوت می‌توان با آن‌ها رابطه برقرار کرد و از این رو مجالی برای ایجاد چنین بازاندیشی در نهاد سلطنت نبود. اما آنچه که نهاد سلطنت را به بازاندیشی واداشت و نسبت به تحولات غرب هوشیار کرد شکست‌های ایران از روس بود. این استدلال گرچه ادعای این مقاله را مبنی بر بی‌منطق بودن انتخاب مقطع جنگ‌های ایران و روس به عنوان مبدأ جنبش مشروطه بی‌اثر می‌کند اما امکان بسط‌انگیزی روایتی را در مواجهه با تاریخ مخدوش نمی‌سازد.

را از نهاد سلطنت می‌گیرد. بنابراین هر تغییری در جامعه ایران هم باید برآمده از تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی‌های باشد که در همین نهاد رخ داده است. به عبارتی دیگر می‌توان گفت، در چنین روایت‌هایی فرض بر این است که تاریخ ایران بر مدار نهاد سلطنت چرخیده و ریشه هر رویداد تاریخی - اجتماعی را هم در آن می‌توان یافت. از این رو، این روایت مبتنی بر روایتی خطی است با یک قهرمان. به این اعتبار، به نظر می‌رسد تلقی مقطع شکست ایران از روس در عصر فتحعلی‌شاهی در حکم نقطه آغازی برای روایت جنبش مشروطه متناقض‌نما باشد. در واقع، گویی انتخاب این لحظه یا برهه در تاریخ به منزله آغاز آن رویداد صرفاً قراردادی است که منطقی را حمل نمی‌کند. از این منظر، این رویداد تاریخی به کل تاریخ بشریت متصل خواهد شد و این امر معضلی روش‌شناختی برای بررسی رویدادهای تاریخی پدید می‌آورد.

چنان‌که پیش از این گفته شد چنین منظری اگرچه در ظاهر متکی بر رویکرد گسست‌انگار است، اما چنان‌که در خصوص موضع ورود شرح داده شد، این گسست‌انگاری حامل نوعی پیوستگی در تاریخ ایران است که برآمده از نقش سلطنت در آن است. این موضع با موضع تبارشناختی و تعبیری که از گسست می‌کند ناهمخوان است. تأکیدی که فوکو بر نقاط گسست در تاریخ می‌کند برای تشخیص آغازگاه این رویداد تاریخی به ما کمک می‌کند. برای تاریخ پژوهشی یافتن چنین نقاط گسستی ضروری است، در غیر این صورت چنان‌که گفته شد هر رویداد تاریخی به کل تاریخ بشریت متصل خواهد شد و پژوهش‌گر را به نقل روایتی از تاریخ می‌کشاند که بر مبنای آن اساساً رویدادهای تاریخی «نه آغازی دارند و نه پایانی» گورویچ، ۱۹۶۳: ۲۲) و از این رو آغاز کردن روایت از هیچ لحظه‌ای منطقی و مستدل نمی‌نماید.

آستانه مشروطه و صورت‌بندی گفتمان روشنفکری

نکته مهم در رویکرد تبارشناختی فوکو برای تشخیص نقاط گسست تاریخی، بازتوزیع قدرت در عرصه اجتماعی است. در واقع از این منظر، بروز و ظهور نیروهای اجتماعی نو در فضای اجتماعی و تغییر در اقتصاد قدرت است که برشی در تاریخ به شمار می‌آید. به فهم نگارنده مهم‌ترین نقطه گسستی که از این منظر ما را در فهم نقش روشنفکران در جنبش مشروطه نیز یاری می‌رساند برهه متعاقب عصر سپهسالار است. این دوران، دورانی است که می‌توان آن را، به تعبیر گرامشی، برهه زایش روشنفکری ارگانیک

دانست^۱. در این جا طبقه‌ای در حال برآمدن است که در اصل در حال شکل دادن به مفهوم مردم در برابر رعیت است. این مردم در اصل هم خود را در قالب جامعه درمی‌یابند و هم به دنبال صدایی می‌گردند که با آن خود را شناسایی کنند. روشنفکران ارگانیک که گرامشی آن‌ها را صدای طبقه در حال برآمدن می‌داند در اصل در این دوران از دل جامعه بیرون می‌آیند و از همین رو که در برابر دستگاه حاکمه قرار می‌گیرند نیز خصلتی انقلابی دارند. تا پیش از این دوران اگرچه می‌توان گروهی نخبه و مشغول به کار فکری در ایران تشخیص داد^۲، اما ایشان را نباید روشنفکرانی سنتی دانست که در پی تثبیت و توجیه وضع موجود بودند. اما از این زمان است که تضاد روشنفکران در وهله نخست با دستگاه سلطنت آشکار می‌شود و متناسب با میزان تعارض‌شان با دستگاه سلطنت، نسبت‌شان را با دیگر نیروهای اجتماعی (روحانیان و تجار) نیز تعیین می‌کردند. بنابراین، این دوران دورانی است که منطق تاریخ در ایران دگرگون می‌شود. گروهی، موسوم به روشنفکران، با تکیه بر «ملت» و با شعار «حکومت ملت بر ملت» در صحنه سیاسی-اجتماعی ایران ظاهر می‌شوند؛ گروهی که داعیه غضب حکومت را نداشتند. تا پیش از این اساساً «ملت» در صحنه سیاسی-اجتماعی ایران وجودی منفعل داشت؛ در نقش رعیت (در مقابل دستگاه سلطنت) یا مقلد (در مقابل دستگاه روحانیت). این روشنفکران بودند که از «ملت» تعبیری فعال به دست دادند (آدمیت، ۱۳۸۵: b: ۱۳۹-۱۴۰ و ۱۹۰). این دوران همان دورانی است که آن را «آستانه مشروطه»^۳ خوانده‌ایم و گسستی تاریخی که به بازتوزیع قدرت در جامعه ایران و بروز و ظهور روشنفکران ارگانیک به عنوان یک نیروی اجتماعی جدید منجر شد در همین مقطع رخ داده است.

نکته‌ای که نباید از آن غافل شد آن است که در روایت ما، روشنفکران دقیقاً به همان مفهومی که پیش از این گفتیم، صدای امری اجتماعی هستند که در حال ظهور بود. اینان اگرچه از سویی با پرسش از علل عقب ماندن ایران و پیش رفتن غرب آغاز می‌کنند، اما پیش از آن و بیش از آن خود درگیر فهم تبدیل شدن ایران به محدوده‌ای هستند که در آن نیاز به شکل جدیدی از حکومت در

۱. در این مقاله روشنفکر را به تأثیر از گرامشی گروه/صنفی از افراد دانسته‌ام که حرفه روشنفکری دارند. بر همین اساس از دو دسته روشنفکر سخن گفته‌ام، روشنفکران سنتی که با پدید آوردن فلسفه و ایدئولوژی برای توده‌ها میان توده مردم و طبقه فرادست واسطه‌گری می‌کنند و به تثبیت سلطه هژمونیک موجود کمک می‌کنند تا توده‌ها در کروکار حاکمان چون و چرا نکنند و روشنفکران ارگانیک که با اتصال به توده و مشارکت فعالانه در زندگی عملی در جهت تغییر نظام سلطه هژمونیک می‌کوشند (ر.ک. جول، ۱۳۸۸: ۹۹-۱۱۵؛ هالوب، ۱۳۷۴: ۸۷-۱۰۳ و ۲۴۹-۳۰۸).

۲. کسانی که کارشان تولید ایده است. اعم از تحصیل‌کردگان علوم جدید و روحانیون.

۳. برای مفهوم آستانه ر.ک. طباطبایی، ۱۳۸۵: ۳۱ پانویس ۱.

حال شکل گرفتن است. اینان در اصل بر مبنای دگرگونی‌های متفاوت و بسیاری که در ایران صورت گرفته بود یا داشت صورت‌بندی می‌شد به صدا درآمده بودند. از آن جمله باید اشاره کرد به تغییراتی که در اقتصاد واقع شده بود و حضور اقتصاد ایران در قلمرو جهانی باعث فهمی از محدوده حکومت شده بود، وضعیت بهداشت و امراض مسری که محدوده‌های جغرافیایی را برای کنترل روشن می‌ساخت، و مراودات سیاسی و دیپلماتیک که باز بر این محدوده که می‌شد بر آن حکومت کرد تأکید می‌گذاشت. این بحث البته در آثار بسیاری از محققان تاریخ مشروطه که به دنبال یک آغازگاه یگانه برای آن می‌گردند و آن را با منطقی‌خردگرایانه در کار روشنفکران عصر مشروطه می‌یابند، و مثال آن را در روایت معروف مشروطه آوردیم، مغفول مانده است. گفتمان روشنفکران مشروطه به باور نگارنده در انتهای سلسله رخدادهایی قرار دارد که در اصل خواست مترتب بر آن رویدادها را برای همه به زبان می‌آورد، صورت‌بندی می‌کند و به عبارتی پایه‌ای نظری برای آن می‌آفریند.^۱

برای نمونه، عینیت گفتمان روشنفکری ارگانیک را در سرمقاله نخستین و البته آخرین شماره از روزنامه وطن (لاپاتری) می‌بینیم. بر این اساس می‌توان لحظه انتشار این متن را لحظه بروز و ظهور صدای یک نیروی اجتماعی جدید در میدان قدرت در ایران دانست که پیش از آن سابقه نداشته است. به نظر نگارنده یکی از لحظه‌های آغاز آن گسست تاریخی که منطبق تاریخ ما را از پیش از خود متمایز می‌سازد همین لحظه است.^۲

روزنامه وطن (لاپاتری)، مانیفست روشنفکری ارگانیک در ایران

روزنامه وطن (لاپاتری) نخستین روزنامه دوزبانه (فارسی و فرانسه) است که در ایران منتشر شد. تاریخ انتشار نخستین شماره آن شانزدهم بهمن ۱۲۵۴/پنجم فوریه ۱۸۷۶/نهم محرم ۱۲۹۳ است. از نظر کرزن این روزنامه «در تاریخ روزنامه‌نویسی نمونه ممتازی است و سزاوار کنجکاوی»^۳ (کرزن، ۱۳۸۰: ۶۱۰). البته که این نخستین شماره آخرین شماره از

۱. این نکته را وام‌دار دکتر وحید طلوعی‌ام و از او سپاس‌گزارم.

۲. به فهم نگارنده نگارش تاریخ «واقعی»، به معنای «واقعی» در نظر فوکو (۱۳۸۹)، مستلزم سه موضع‌گیری است: موضع روایی، گسست‌انگاری بسگانه‌انگار، و موضع رویداد محور. در این مقاله کوشش شده با تکیه بر دو موضع نخست نشانه‌هایی که در دوران مورد بحث دلالت می‌کنند بر بروز و ظهور یک نیروی تازه در میدان قدرت ایران و صورت‌بندی گفتمانی جدید (گفتمان روشنفکری ارگانیک) که در صدد هم‌مونیک شدن برآمده ذیل یک روایت سامان داده شوند. اما موتور محرکه این روایت، بیرون از روایت و در رویدادهاست که در مقاله‌ای در دست نگارش به آن پرداخته خواهد شد.

۳. در خصوص این روزنامه و اهمیت آن همچنین ر.ک. آدمیت (۱۳۸۵): ۳۹۰-۳۹۲ و ۴۰۱-۴۰۲.

آن هم بود و بلافاصله پس از انتشار به حکم ناصرالدین شاه تعطیل شد. با این وصف، این روزنامه را از نخستین روزنامه‌های قربانی سانسور در تاریخ روزنامه‌نگاری در ایران نیز دانسته‌اند.^۱

در ادامه، متن سرمقاله شماره نخست این روزنامه را با تکیه بر روش تحلیل گفتمان انتقادی تحلیل می‌کنیم. در این مقاله به لحاظ روش‌شناختی از چهارچوب عامی که به زعم نگارنده در تمامی رویکردهای این روش وجود دارد، مبتنی بر سه تحلیل سه هم مرتبط درون‌متنی و بین‌متنی و برون‌متنی، بهره خواهیم گرفت (ر.ک. صدیقی، ۱۳۸۷). اما ابتدا متن سرمقاله^۲:
خوانندگان و هم‌قلمان ما بدانند که دولت علیّه اعلیحضرت شاه به ما اجازه داده‌اند که روزنامه‌ای به دو زبان فرانسه و فارسی منتشر کنیم. در این شماره اول لازم می‌دانیم روشی را که برای این کار اختیار کرده و همه وقت نیز نصب‌العین ما خواهد بود به اطلاع برسانیم.

مملکت ایران تاکنون روزنامه صحیحی نداشت که بتواند چنان‌که باید آن را به ممالک بیگانه بشناساند و در صورت لزوم از منافع آن دفاع کند.

۱. درباره نخستین روزنامه توقیفی در ایران نظرات متفاوتی طرح شده است. برای نمونه جعفری (۱۳۸۵: ۲۲۳) حبل‌المتین را نخستین این روزنامه‌ها دانسته و رحمانی (۱۳۸۵: ۲۴۰) در مجموع تاریخ سانسور را در ایران مقارن با انتشار روزنامه وقایع اتفاقیه می‌داند. اما با توجه به تاریخ انتشار روزنامه وطن که به پیش از روزنامه حبل‌المتین بازمی‌گردد (تاریخ انتشار روزنامه حبل‌المتین به ۱۳۱۱ ه. ق. بازمی‌گردد که حدود ۱۸ سال پس از انتشار روزنامه وطن است) روزنامه وطن را باید در این خصوص مقدم دانست. اما درباره روزنامه وقایع اتفاقیه که انتشار نخستین شماره آن در پنجم ربیع‌الاول ۱۲۶۷ ه. ق. صورت گرفته باید گفت اگرچه تشکیل اداره انطباعات همزمان با انتشار این روزنامه تأسیس شد اما نگارنده شاهدهی مبنی بر رسمیت یافتن سانسور تا پیش از ذیحجه ۱۲۸۷ که ناصرالدین شاه حکمی مبنی بر سانسور صادر کرده نیافتیم (برای متن این حکم ر.ک. عقیلی، ۱۳۷۰). ضمن آن‌که تأسیس رسمی اداره سانسور به ربیع‌الثانی ۱۳۰۲ ه. ق. بازمی‌گردد (برای زمینه‌ها و مدارکی که به تشکیل این اداره منجر شد ر.ک. رحمانی، ۱۳۸۵؛ افشار ۱۳۶۳: ۱۱۷، ارین‌پور، ۱۳۷۲: ۲۴۹-۲۵۰). مقایسه این تاریخ‌ها تلقی وطن به عنوان نخستین روزنامه‌ای که قربانی سانسور و توقیف رسمی شد را تقویت می‌کند.

۲. لازم به ذکر است که به نوشته یحیی آرین‌پور (۱۳۷۲: ۲۴۲) «این روزنامه، که از آن یک شماره بیشتر انتشار نیافته، در دست نیست ولی سرمقاله فرانسوی آن را چند نفر مسافر خارجی و از جمله خانم کارلا سرن ایتالیایی در سفرنامه‌های خود آورده‌اند.» ترجمه این سرمقاله که در این کتاب هم نقل شده در مجله یادگار (سال ۱، شماره ۷) آمده است و ما نیز در این مقاله به ناچار به همین ترجمه تکیه می‌کنیم. هر چند که به لحاظ روش‌شناختی در تحلیل آن با تکیه بر روش تحلیلی گفتمان انتقادی در تحلیل درون‌متنی چندان نمی‌توانیم وارد جزئیات زبان‌شناختی آن شویم، چراکه به عین واژگان و ساختار نحوی چنان‌که در متن اصلی آمده دسترسی نداریم.

هم‌قلم ما روزنامه ایران، که روزنامه رسمی دولت است، البته تاکنون در این راه مصدر خدمات بسیار شده ولی چون تنها به زبان فارسی نگاشته می‌شود، دامنه انتشار آن وسعتی ندارد و کمتر کسی در خارج ایران آن را می‌شناسد.

منظور ما این است که این نقیصه را رفع کنیم و هم‌قلمان اروپایی خود را از کلیه مسائل مهم سیاسی یا عمومی که به ایران مرتبط است، بی‌گناهانیم. ضمناً خوش‌وقت خواهیم شد که با ایشان در باب این امور در مواقع لازمه به مباحثه پردازیم و چون از تضاد افکار برق حقیقت جستن می‌کند، می‌خواهیم از این مباحثه به همین نتیجه برسیم و برق حقیقت را در ایران ظاهر کنیم. بنابراین از عالم مطبوعات اروپایی متوقع چنانیم که ما را نیز در انجمن اهل فکر و بحث شایسته مقامی بدانند. اگرچه آن مقام کوچک باشد، چه هنوز ما تازه‌کاریم و جز چنین مقام توقع دیگری نداریم. لیکن امیدواریم که از تجربه و خیرت همکاران اروپایی خود که در این میدان سابقه بسیار دارند استفاده کنیم و خیر این استفادات را شامل حال ایران بنماییم.

در باب مسائل داخلی البته ما با نهایت بی‌طرفی سخن خواهیم راند، به هیچ دسته‌ای منتسب نیستیم و نمی‌خواهیم که به جایی منتسب باشیم و از هرگونه قیدی آزادایم و به هیچ مقام رسمی بستگی نداریم. تنها غرض ما خدمت به مملکت و نشان دادن حوابی حقیقی آن است. حمایت از ترقی، هر وقت که پیش آید، مسلک ماست و با تمام قوا از آن تقویت خواهیم کرد، لیکن هیچ‌وقت خود را به مرتبه متملقان پست تنزل نخواهیم داد و دولت را بیهوده مورد تمجید قرار نمی‌دهیم، بلکه روش ما دفاع از حق و عیب‌جویی از حرکت زشت است. هر کس مظهر حق و قانون باشد از او حمایت خواهیم نمود ولی اگر اعمال او برخلاف حق و قانون بود به انتقاد و ملامت او قیام می‌کنیم. توجه به زندگانی خصوصی و نام و نشان اشخاص کار ما نیست. در این مرحله نه این‌که ما فقط بی‌طرف می‌مانیم، بلکه کاملاً چشم خود را می‌بندیم. چشم عیب‌جویی ما فقط متوجه اعمال و حرکاتی است که به منافع اساسی صدمه بزند و موجب خسران و ضرر باشد. بنابراین مقدمات مبارزه بر ضد هرگونه تعدی و افراط و تفریط، و احترام به دین و شاه روش اساسی ماست. شعار ما ترقی و عدالت و مساوات است و جز این مرامی نداریم. از آن‌جا که وطن‌پرستی برای هر فرد از افراد یک ملت بزرگ‌ترین فضیلت‌هاست، ما نیز روزنامه خود را *وطن (لاپاتری)* گذاشته‌ایم. در ایران معمولاً غرض از وطن‌پرستی همان پرستش سرزمین مولودی را می‌دانند، در صورتی که وطن‌پرستی در معنی جامع، متضمن محبت به پادشاه و احترام به قوانین و مؤسسات و اطاعت از حکومت نیز

هست. یکی از نویسندگان فرانسوی می‌گوید که «هر کس دلی پاک دارد، وطن خود را عزیز می‌شمارد». از خداوند توفیق می‌خواهیم که خوانندگان ما به میمنت این اسمی که اختیار کرده‌ایم ورود ما را به عالم مطبوعات به حسن قبول تلقی کنند تا ما نیز برای آن‌که شایسته این عنایت شویم، با تمام قوا بکوشیم و در هر وقت و هر مقام مدافع حقوق ملک و ملت باشیم (روزنامه وطن، شماره ۱ به نقل از آرین‌پور، ۱۳۷۲: ۲۴۲-۲۴۳).

ما «یی» که در این متن به آن اشاره شده دلالت بر جمع مهمی می‌کند؛ همان جمعی که پیش از این از آن با عنوان روشنفکران ارگانیک یاد کردیم. کاربرد ضمیر «ما» در معنایی مانع در کل این متن حکایت از نوعی عرض اندام گروهی می‌کند که ضمن اعلام استقلال خود از هر «دسته» و «مقام رسمی» از هر آن‌چه به «منافع اساسی مملکت صدمه بزند» عیب‌جویی می‌کند و دولت را همچون «متملقان پست... بیهوده مورد تمجید» قرار نمی‌دهد. با رجوع به سرمقاله روزنامه وطن، می‌توان دید که در این متن به واسطه دسته‌ای از استراتژی‌های گفتمانی از طریق غیرسازی دو اردوگاه خودی‌ها و دیگری‌ها گفتمانی که در متن بازنمایی شده متمایز شده‌اند. در وهله نخست، در سطرهای ۱ تا ۳ مخاطب متن روشن می‌شود که عبارت‌اند از «خوانندگان و هم‌قلمان ما» که با لحنی هشدار و تحکم‌آمیز مورد خطاب واقع می‌شوند و در انتها در مجموع «عامه» لقب می‌یابند. به این ترتیب مرزی بین «ما» و بقیه ترسیم می‌شود که نظیر آن را می‌توان در احکام حکومتی بیافت. بنابراین گویی متن در صدد اعلام حضور گروهی است که نقشی هم‌پای حکومت و هم‌اورد آن در صحنه جامعه برای خود قائل است. چنان‌که گفته شد در تاملی این متن ضمیر منفصل «ما»، و نظایر آن در شکل متصل، جز در این معنی به کار نمی‌رود.

این گروه ضمن حفظ این استقلال موضع بالادستی خود را نسبت به «ملت» هم حفظ کرده و ضمن احترام به ذائقه ملت، خود را قابل برای آگاهی دادن به «ایران» از «حقیقت» می‌دانند و در این راه تنها عاملی را که برتر از خود می‌داند «هم‌قلمان اروپایی» اش است. البته این عرض اندام در مقابل ملت امری بی‌سابقه در ایران نیست و تاریخ ایران پیش از این هم مشحون از چنین امری از جانب بسیار کسان و گروه‌های متشکل بوده است، اما چنین شاخ و شانه‌کشی قلمی، نه در شب‌نامه و اعلامیه‌های مخفی، که از تریبون یک رسانه عمومی که با «اجازه» دولت منتشر شده در قبال نهاد دولت و سلطنت حتی تا امروز هم بی‌سابقه می‌نماید.

در این دوران رابطه این گروه اجتماعی تازه با نهاد سلطنت به تدریج پیچیده‌تر نیز شد. روشنفکران، در ادامه، در عین این‌که ارکان نهاد سلطنت را از صدر تا ذیل به باد انتقاد می‌گرفتند

تلاش می‌کردند با شرایطی شاه را جذب خود کنند. چنین موضعی را در دیگر متن‌های روشنفکری این دوران می‌توان یافت. بازنمایی جایگاه شاه در این متون از نکات شایان توجه در این خصوص است. سخنگوی این متون از یک سو از هر فرصتی برای مجیزگویی نسبت به شاه استفاده می‌کند و در عین حال به کمک استراتژی غیریت‌سازی، و جدا کردن حساب شاه از دیگر عمال سلطنت، در پی جذب شاه برمی‌آید.^۱ برای نمونه می‌توان به بخشی از نامه‌ای توجه کرد که ملکم خان در شماره چهارم روزنامه قانون^۲ خطاب به ناصرالدین شاه نوشته است:

در این مدت چهل سال سلطنت هیچ قسم توجه شاهنشاهی در اصلاح امور ایران ثمری

۱. برای نمونه در ۴۱ شماره‌ای که از روزنامه قانون موجود است با وجود انتقادات تند و گاهی زنده‌ای که از دستگاه اداری ایران و به‌ویژه از میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان، صدر اعظم شده، همواره رعایت حال ناصرالدین شاه شده و هوشمندی و خردمندی و ترقی‌خواهی وی ستوده شده است (اصیل، ۱۳۸۴: ۱۴۳؛ روزنامه قانون). شاید تنها مورد نقض در این خصوص در روزنامه قانون نامه‌ای باشد در شماره هشتم این روزنامه از یکی از «نجبای اصیل کرمان یک جوان صاحب سخن» که به قولی میرزا آقا خان کرمانی بوده (ناطق، ۲۵۳۵: ۶؛ اصیل، ۱۳۸۴: ۱۴۲)، و نگارنده نامه در آن به شدت بر تملق‌گویی ملکم نسبت به شاه می‌تازد؛ این متن خود حاکی از جانبداری ملکم از ناصرالدین شاه در مطالب قانون است. در این نامه آمده: «جریده قانون با این‌که در ملک آزاد می‌شود باز رسم تملق را از دست نمی‌دهد. شما متصل بر وزرا ایراد می‌گیرد و در هر موقع از شاه تعریف می‌کنید. وزرا کیستند و وزرا چیستند. این‌ها را که منتخب کرده است. به جز شاه که می‌تواند در دنیا این‌طور وزرا پیدا کند. این‌ها چه قابلیت دارند که بیایند بر ما برتری بفروشند. این‌ها را خود شاه بر ما سوار کرده است... شاه محققاً از آدم قابل بدش می‌آید. و محققاً مواظب است که وزارت‌ها و مناصب دولت همه به قدر امکان توی درهم و پریشان باشند. از یک طرف اسم چهل نفر را وزیر می‌گذارد از طرف دیگر علاوه بر همه وزارت‌ها هشتاد منصب بزرگ را به یک بیچه پیشخدمت می‌بخشد. حالا که در ملک آزاد هستید اقلأ حرف را صاف و صریح بگویید... اگر می‌خواهید به پادشاه و به ایران خدمت بکنید بنویسید ای شاه، جوانان این عصر دیگر چندان میل بخریت ندارند. بوی آدمیت شنیده‌اید و از شما دولت و زندگی و قانون می‌خواهند.» (روزنامه قانون، شماره ۸: ۲).

۲. این روزنامه را، که از مهم‌ترین روزنامه‌های منتشر شده در این برهه است، ملکم‌خان در لندن در دوره‌ای که مورد غضب ناصرالدین شاه واقع شده و از دربار رانده شده بود تا زمانی که دوباره به مناصب دولتی فراخوانده شد منتشر کرد (از سوم اسفند ۱۲۶۸ ش تا ۴). نظرات متفاوتی درباره دوره انتشار این روزنامه وجود دارد. برای نمونه براون (۱۳۸۶: ۳۶۲) دوره انتشار آن را سه سال و نیم (ماه‌یانه) ذکر کرده اما کوهستانی‌نژاد (۱۳۸۵: ۴۸) این دوره را حدود هشت سال می‌داند (از اول رجب ۱۳۰۷ ق / سوم اسفند ۱۲۶۸ / ۲۰ فوریه ۱۸۹۰ تا اوایل ۱۳۱۶ ق / ۱۲۷۷ ش / ۱۸۹۸ م که شماره اول تا ششم آن بنا به تاریخ‌شان ماه‌یانه منتشر شده اما از شماره‌های بعدی که تاریخ در آن‌ها ذکر نشده نامنظم منتشر شده‌اند).

نبخشید. با این فراغت طولانی و با همه اقدامات ملوکانه امروز ولایات ایران خراب‌تر، خلق ما مفلوک‌تر، لشکر ما بی‌نظم‌تر، استقلال دولت کمتر، رنجش عامه بیشتر و خطرات انهدام نزدیک‌تر شده است. وزرای این سلطنت به اطمینان فطرت پاک همایونی در این مدت چهل سال از یک سر ایران تا سر دیگر هر طوری که خواستند بر این خلق بیچاره تاختند. (روزنامه قانون، شماره ۴: ۱).

متن فوق^۱، علاوه بر مجیزگویی‌های آشکار، می‌کوشد شاه را از مدخلیت در پسررفت‌های ایران در چهل ساله اخیر مبرا سازد. از جمله چنان‌که مشاهده می‌شود در اشاره به پسررفت‌هایی که طی چهل سال سلطنت در امور ایران حادث شده، ابتدا از ساختار دستوری مجهول استفاده شده که در آن اشاره‌ای به عامل این تباهی‌ها نشده است. اما بلافاصله در ادامه وزرای سلطنت عامل این تباهی‌ها معرفی شده‌اند. نگارنده در بخش‌های دیگری از همین متن شاه را خیرخواه ایران و خلق ایران بازنمایی می‌کند که در ضمن از بدخواهی‌های وزرای سلطنت نیک آگاه بوده است. در مجموع، سخنگوی متن در این جهت شاه را فردی «پاک فطرت» با «خیالات عالی»^۲ و آگاه از دسیسه‌های دشمنان می‌نمایاند و عامل به ثمر نرسیدن «خیالات عالی» که «زینت فرق مبارک» است را وزرای سلطنت معرفی می‌کند. این مجیزگویی‌ها و ارائه چنین تصویری از شاه هم با توجه به زمینه اجتماعی قابل توجیه است که متن در آن تولید شده است (کرزن، ۱۳۸۰: ۵۲۶؛ ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۸۴: ۱۶۳) و هم با توجه به جایگاهی که این مقام در بازار قدرت جامعه در این دوره دارد قابل فهم است. شاه در این ساختار قدر قدرتی تصور می‌شود که کل قدرت حکومتی را در بازار قدرت در انحصار خود دارد و به واسطه اتحاد با وی می‌توان کل این قدرت را به خدمت گرفت (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۷؛ کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۱۴۷). کرزن (۱۳۸۰) شرح گویایی از جایگاه شاه در ساختار حکومتی ایران در دوره ناصرالدین شاه دارد؛ او می‌نویسد:

۱. البته چنین موضعی نسبت به شاه و نهاد سلطنت که حکایت از آغاز جداسری روشنفکران از حکومت و صورت‌بندی روشنفکران ارگانیک می‌کند پیش از این متن نیز، در آثار کسانی چون آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی سابقه داشته است (برای تحلیلی مفصل‌تر در این خصوص از جمله ر.ک. آثار آدمیت در خصوص این دو روشنفکر و نیز صدیقی ۱۳۸۷).

۲. «... یک جوش و شور ملی جاده ترقی ایران را به‌طوری صاف خواهد کرد که جمیع آن خیالات عالی که در این چهل سال زینت فرق مبارک بوده به اقتضای یک روش طبیعی خودبه‌خود به عمل خواهند آمد» (روزنامه قانون، شماره ۴: ۲).

حکومت ایران کم و بیش اعمال قدرت خودسرانه از ناحیه عناصری است که بنا بر سلسله مراتب شامل شهریار تا کدخدای دهی حقیر می‌شود. پس یگانه اصل مانع که در مقابل رفتار طبقات رسمی پایین تر قرار گرفته است ترس از مقام بالاتر از خود ایشان است... مقامات بالاتر هم از شخص شاه بیمناکند که احراز خشنودی خاطر وی هیچگاه دور از امکان نبوده است... به‌راستی شاه فعلی در حال حاضر نمونه ممتاز زمامداری مطلق است... زیرا که... عاری از مسئولیت و فعال مایشاء است و حق بی‌حد و حصری نسبت به جان و مال هر یک از اتباع خویش دارد. فرزندانش استقلال جداگانه ندارند و دور از امکان نیست که در چشم‌به‌هم‌زدنی به خاک پستی و یا فقر و تنگدستی فروافتند. وزیران بنا بر میل ملوکانه برقرار و یا خوار می‌شوند. فرمانروا یگانه وجود مالک‌الرقاب است و تمام افراد رسمی اختیاراتی از جانب او دارند و هیچ مرجع رسمی نیست که قادر باشد حقوق و مزایای وی را محدود سازد و یا آن را تغییر دهد. بنابراین چه اهمیت عظیمی به شخصیت آن وجودی وابسته است که این همه حق و اختیار در ید اقتدار اوست. (کرزن، ۱۳۸۰: ۵۱۲-۵۱۳).

با این وصف باید گفت شخص شاه است که منبع قدرت حکومتی به شمار می‌آید و این امر تلاش روشنفکران را در جلب نظر وی موجه می‌نماید. به این اعتبار مجیزگویی‌ها و ارائه تصویری مثبت از شخص شاه در متون فوق قابل فهم می‌شود. اما از سویی دیگر، در کنار این مجیزگویی‌ها نشانه‌هایی می‌توان یافت که روشنفکران خود را هم‌ردیف شاه، و در مواردی حتی بالاتر از وی، قرار داده و به این ترتیب در مقابل وی قدرت‌نمایی نیز کرده‌اند. برای نمونه، در همان متن پیش گفته در شماره چهارم روزنامه قانون، اگرچه سخنگوی متن در ظاهر کلام به شاه اطمینان خاطر می‌دهد که روزنامه‌اش هیچ تهدیدی برای وی نیست اما همین اطمینان خاطر گویای این نکته مضمهر است که چون این روزنامه روزنامه‌ای آزاد است پس می‌تواند هر چیز دیگری را به هر طور دیگر به «گوش هوش کل ایران» برساند؛^۱ بی تردید وجود همین امکان‌های چندگانه است که تأکید بر چنین تضمین‌هایی را در متن باعث شده است. همچنین در همین خصوص است که سخنگوی این متن از شاه تمنا می‌کند که

۱. «از تعرضات ناگوار و از تلخی بعضی مضامین تازه یقین داریم که خاطر مبارک شاهنشاهی اصلاً مکدر نخواهد شد زیرا که آوازه این روزنامه آزاد فضایل و نیات عالیّه همایونی را بهتر از هر کرنای دولتی در گوش هوش کل ایران مایه امتنان ابدی خواهد ساخت» (روزنامه قانون، شماره ۴: ۲).

در قبال این روزنامه «حوصله شنوا و عفو خطایا» را پیشه کند^۱. قاعدتاً این درخواست‌ها گویای این نکته‌اند که نیش قلم و شلاق جسارت‌های این روزنامه قرار است به دامن شاه هم کشیده شود. به این ترتیب، روشنفکران از یک سو قدرت‌شان را به رخ شاهنشاه کشیده و خود را در مقام راهبری دلسوز نشانده که قادرند با آگاهی رساندن به خلق ملتی را بسیج کند و این ملت برخاسته با جوش و شور ملی که خواهند یافت هر مانعی را از پیش پای ترقی این ملک بر خواهند داشت. اما از سویی دیگر، با قرار دادن خود و کل روشنفکران در کنار و همراه شاهنشاه کوشیده‌اند سهم بیشتری از قدرت را در بازار قدرت نصیب برند.

اما چنان‌که گفته شد، از دیگر نیروهایی که روشنفکران در این دوره در پی جذب آن برآمدند «ملت» بود. «ملت» به عنوان نیرویی اجتماعی در این برهه تاریخی می‌رفت که اولین بار وارد عرصه سیاسی ایران شود و بنابراین به عنوان نیرویی شناور در کشاکش میان نیروهای فعال تلاش در جهت جذب آن صورت می‌گرفت^۲. این شرایط زمینه‌ساز ارائه تعابیر متفاوتی از «ملت» را فراهم آورد و به عبارتی دیگر دال «ملت» را به دالی شناور^۳ و بنابراین دست‌مایه بار کردن محتواهای گوناگون از جانب نیروهای فعال اجتماعی بدل کرد تا محتوایی متناسب با پروژه هژمونیک^۴ خود بر آن بار کنند (ر.ک. صدیقی ۱۳۸۷).

اما ملتی که در این متون از آن سخن گفته می‌شود و خود را مدافع حقوق آنان به شمار می‌آورند چیست؟ بی‌تردید این ملت دیگر «ساکنین ممالک محروسه» نیست که به تعبیر اعلام‌نامه کاغذ اخبار، نخستین روزنامه فارسی، «همت ملوکانه اولیای دولت علیه مصرف بر این

۱. «به جهت تسهیل مشکلات این طرح که به نیت تجدید شوکت ایران بر عهده عجز خود گرفته‌ایم از همت دولت‌پرور شاهنشاهی فقط دو تمنا داریم. حوصله شنوا و عفو خطایا» (روزنامه قانون، شماره ۴: ۲).

۲. توضیح آن‌که کم و بیش از دوره صفویه تا آستانه مشروطه نوعی تقسیم قدرت نسبتاً پایدار میان رؤسای حکومت و روحانیون صورت پذیرفته بود که بر مبنای آن «دستگاه قضایی، ثبت املاک و قراردادها و رسیدگی به مرافعات حقوقی و صدور احکام مربوط به آن» و نیز اخذ مالیات شرعی در اختیار روحانیون بود و حکومت سیاسی در دست شاه و دیگر عمال حکومت. بر این اساس روحانیون «رؤسای ملت» و شاه و عمال حکومت «رؤسای دولت» به شمار می‌آمدند (آجودانی، ۱۳۸۳، ۱۶۵).

۳. floating signifier، دالی که چون به انحاء متفاوت در گفتمان‌های گوناگون مفصل‌بندی می‌شود از معنا لبریز می‌شود. [Torfing; 1999: 301]

۴. hegemonic project، پروژه‌ای سیاسی مشتمل بر چشم‌اندازی درباره نحوه سازماندهی دولت و اقتصاد و جامعه مدنی که می‌رود که هژمونیک شود (Torfing; 1999: 302).

گشته است که... تربیت شوند^۱. ملتی که در سرمقاله روزنامه وطن از آن سخن به میان می‌آید اولاً موجودیتی است که به تک‌تک افرادش تجزیه می‌شود، به عرصه خصوصی آن‌ها احترام گذاشته می‌شود، صاحب حقوق تلقی می‌شود، و منشأ قدرت حکومت (آدمیت، ۱۳۸۵: b: ۱۳۹-۱۴۰ و ۱۶۱). هدف این روزنامه‌نگاران نیز نه «تربیت» ملت که شناساندن مملکت ایران به «بیگانگان»، دفاع از منافع ایران و حقوق ملک و ملت ایران است. بروز و ظهور چنین تعبیر مدرنی را از ملت به تدریج در دیگر متون روشنفکری نیز می‌بینیم^۲.

از جمله در این متون، با تکیه بر استراتژی غیریت‌سازی دال «ملت» در تقابل با دال‌های دیگری چون «خلق» قرار داده شده است. برای نمونه، در شماره چهارم روزنامه قانون، در متن

۱. ر.ک. آرین‌پور ۱۳۷۲: ۲۳۵؛ روزنامه کاوه سال پنجم، شماره ۳، شماره مسلسل ۳۸، ص ۴، پاورقی ۱ و سال دو (دوره جدید) شماره ۶ صص ۱۴-۱۵.

۲. تعبیر مدرن از ملت پیش از روزنامه وطن در آثار قلمی روشنفکران نیز آمده است. برای نمونه می‌توان به رساله رفیق و وزیر اشاره کرد که ملک‌خان حدود ۱۲۷۷ نوشته است (اصیل ۱۳۸۱: ۱۰). محمدتقی بهار نیز ملک‌خان را نخستین فردی می‌داند که در رساله رفیق و وزیر واژه ملت را که تا آن زمان در معنی شریعت یا پیروان شریعت بوده به معنای مجموع رها یا به کار برده است (بهار، ۱۳۶۹: ج ۳ ص ۳۷۸). توضیح آن‌که در چند مورد واژه ملت در این رساله به کار رفته است. از جمله می‌نویسد: «شصت سال است که اولیای دولت ایران در صدد اخذ تنظیمات فرهنگ می‌باشند... از هر ملت معلمین متعدد آورده‌اند» (ملک‌خان، ۱۳۸۱: ۶۸) و در ادامه «سلاطین ما به جهت ترغیب ملت از هیچ قسم گذشت و هیچ نوع مشقت گریزان نبوده‌اند» (ملک‌خان، ۱۳۸۱: ۶۹). در جایی دیگر خطاب به وزیر می‌نویسد: «چه حق دارید که پادشاه شما را معبود تمام ملت قرار بدهد» (ملک‌خان، ۱۳۸۱: ۶۴). در این رساله ملک‌خان بیشتر از واژه مردم استفاده کرده و در نقد رفتار وزیر می‌نویسد «اگر شما فی‌الجمله بر حقیقت حالت خود ملتفت می‌شدید، عوض این‌که این‌طور مغرور منصب خود باشید و عوض این‌که بالاتر از آن منصب را ادعا نمایید، از مراتب کفایت و استحقاق خود خجالت می‌کشیدید، دیگر نه مردم را این قدر حقیر می‌شمردید، نه به خیال ارتفاع منصب می‌افتادید» (ملک‌خان، ۱۳۸۱: ۶۵). به هر رو آجودانی (۱۳۸۳: ۱۷۳) گرچه ادعای بهار را محل تردید می‌داند اما نمونه پیش گفته را از قدیم‌ترین کاربردهای لفظ ملت در معنایی مدرن در ایران به شمار آورده است. توجه به این نکته نیز خالی از فایده نیست که به تدریج در این دوره تغییر در تلقی نهاد سلطنت از جایگاه مردم نیز کم و بیش محسوس می‌شود. شواهدی هر چند اندک وجود دارد حاکی از این‌که در این دوره به تدریج «رأی عامه» و «آرای مردم» در تصمیم‌گیری‌ها و صدور احکام برای حکومت اهمیت یافته است. برای نمونه ناصرالدین شاه در خصوص امتیاز کشتی‌رانی در رودخانه کارون به میرزا سعید خان، وزیر امور خارجه، نوشت که این مطلب «جزو عمل و کارهای داخله ملتی است... باید رأی عامه را در این کار ملاحظه کرد» و باز تأکید کرد «من به تنهایی نمی‌توانم در این فقره کاری بکنم و رأی بدهم مگر به اطلاع و آرای مردم و رجال دولت... باید رأی عامه را در این کار ملاحظه کرد (روزنامه ایران، ۱۲۹۸؛ به نقل از آدمیت، ۱۳۸۵: b: ۴۱۲-۴۱۳). این نشانه‌ها دلالت بر نخستین رد پاهای به حساب آمدن مردم در بازار قدرت ایران است.

پیش گفته، خلق با صفاتی چون بیچاره^۱ و غافل^۲ وصف می‌شود که البته صاحب هوش و استعدادی وافر است^۳. این در حالی است که «ملت» در این متن برای اشاره به جمعی به کار رفته که از غفلت‌رهایی یافته و می‌تواند به حرکت درآید^۴. چنین تعبیری از ملت تا حدی با برخی تعابیر مدرن از ملت نزدیک است^۵.

در این متون «ملت» بیش از هر چیز کنش‌گری فعال بازنمایی می‌شود که خمیرمایه آن «خلق» ناآگاه است و روشنفکران برآمده از میان ایشمان و مستقل از حکومت می‌توانند با آگاهی‌رسانی آن را برساخته و به حرکت درآورند و از این طریق راه دستیابی به ترقی را هموار سازند. لازم به ذکر است که ظهور «ملت» به عنوان کنشگری فعال مهم‌ترین بعد از ابعاد اندیشه ناسیونالیستی در این دوره است که در متن فوق نمایان شده است؛ کنشگری که روشنفکران از طرفی می‌کوشند با انتساب خود به آنان به جذب آنان پردازند و از طرفی دیگر با تکیه بر این نیروی تازه‌یاب در بازار قدرت زمانه‌شان عرض‌اندام کنند. به عبارتی دیگر می‌توان گفت، در این دوران «ملت» به عنوان نیرویی سیاسی اول بار است که وارد عرصه سیاسی ایران می‌شود و بنابراین به عنوان نیرویی شناور در کشاکش سیاسی میان

۱. «وزرای این سلطنت به اطمینان فطرت پاک همایونی در این مدت چهل سال از یک سر ایران تا سر دیگر هر طوری که خواستند بر این خلق بیچاره تاختند» (روزنامه قانون، شماره ۴: ۱).
۲. «اوراقی که باید مجبوراً حرکات و قبایح اولیای دولت را تمجید بکنند. آن‌ها عوض این‌که محرک عدالت باشند آلت تشویق سفاهت بزرگان و مایه مزید غفلت خلق می‌شوند» (روزنامه قانون، شماره ۴: ۲).
۳. «شکی نیست که با این هوش و استعدادی که خلق ایران دارند... خیلی زودتر از سایر ملل بیدار خواهد شد» (روزنامه قانون، شماره ۴: ۳).
۴. «روزنامه که بخواهد یک ملتی را به حرکت بیاورد...» (روزنامه قانون، شماره ۴: ۲).
۵. ملکم در متونی دیگر در تکمیل صورت‌بندی مدرنی که از دال «ملت» به دست می‌دهد به تشریح حقوق ملت نیز می‌پردازد، که از جمله آن‌ها عبارت است از رساله «ندای عدالت» (ملک خان، ۱۳۲۷: ۲۰۶-۲۰۸) و رساله «کتابچه غیبی یا دفترچه تنظیمات» (ملکم خان ۱۳۲۷: ۲۶-۲۸). حقوقی را که ملکم برای ملت برمی‌شمارد از «اعلامیه جهانی حقوق بشر و شهروند» که مهم‌ترین دستاورد انقلاب سال ۱۷۸۹ فرانسه است اقتباس کرده و پیش از او میرزا یوسف مستشارالدوله نیز آن را در رساله یک کلمه مشروح آن راه، با کمی تغییر، به فارسی برگردانده بود (مستشارالدوله، ۱۳۸۲: ۴۴-۴۶). روح حاکم بر این اصول دلالت بر «حکومت ملت بر ملت» داشته و این با سامان سیاسی که تا پیش از این بر ایران حاکم بوده و در یک کلام می‌توان آن را «سلطنت مطلقه» نامید متفاوت است. این اصول دلالت بر تلاش برای به عرصه کشاندن نیروی اجتماعی تازه‌یابی به نام «ملت» دارد که تا پیش از این «رعیت» حکومت سلطنتی بوده‌اند.

نیروهای فعال تلاش در جهت جذب آن صورت می‌گیرد.

به این اعتبار، روشنفکران که در این دوره به واسطه تسهیل سفر و مهاجرت به کشورهای اروپایی و فراهم شدن زمینه‌های ارتباط میان خارج‌نشینان با محافل روشنفکری داخلی (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۴۲۶) از جمله از طریق بسط و گسترش عوامل ارتباطی چون تلگراف (کرزن، ۱۳۸۰: ۷۳۱-۷۳۳؛ امانت، ۱۳۸۵: ۵۲۸؛ عیسوی، ۱۳۶۹: ۲۳۳-۲۳۸) و تکنولوژی‌هایی چون صنعت چاپ (برای نمونه ر.ک. آدمیت، ۱۳۸۵: ۳۹۲) با مفاهیم و تعبیر مدرن آشنایی یافته بودند، در تلاش برای بار کردن محتوایی مدرن بر دال «ملت» برآمدند. ضمن آن‌که این تعبیر مدرن به واسطه گسترش نهادهای آموزشی (آدمیت، ۱۳۸۵: ۴۵۵-۴۷۷)، رسانه‌هایی چون روزنامه (کرزن، ۱۳۸۰؛ آدمیت، ۱۳۸۵: ۱۳۸۶) و انجمن‌های سری و نیمه‌سری در مسیر هژمونیک شدن حرکت کرد.^۱

روشنفکران این دوره برای جذب نیروی تازه‌یاب ملت علاوه بر این‌که در جهت بار کردن محتوایی متناسب با پروژه هژمونیک‌شان تلاش می‌کردند، همچنین می‌کوشیدند خود را متناسب به ملت و در دایره اردوگاه خودی‌های^۲ ملت نیز قرار دهند. در این خصوص کاربرد ضمیر «ما» در متون ایشان شایان توجه است. برای نمونه در متن پیش گفته، در شماره چهارم روزنامه قانون، سخنگوی متن، که در مواردی با کاربرد ضمیر «ما» در معنایی مانع خود را عضوی از حلقه روشنفکری معرفی می‌کند^۳، همچنین با کاربرد این ضمیر در معنایی جامع این حلقه روشنفکری را در اردوگاه خودی‌های «ملت» قرار می‌دهد.^۴

البته بی‌تردید از منظر برون‌متنی تردیدی نیست که برای تولید و انتشار چنین متن فراهم آمدن بستر اجتماعی مناسب امری اساسی است. به تعبیری دیگر می‌توان گفت با نوعی قرابت گزینشی^۵ میان وضعیت عینی اجتماعی و متن‌های تولید شده در این دوره مواجه بوده‌ایم، که مهم‌ترین مؤلفه‌های آن فهرست‌وار عبارت بودند از:

۱. در نهایت این مسیر با وقوع انقلاب مشروطه به انجام رسید.

2. the same

۳. «چون ما چند نفر بندگان که از مجاهدین قدیم ایران هستیم... در این ملک خارج مؤسس این روزنامه آزاد شده‌ایم... (روزنامه قانون، شماره ۴: ۲).

۴. امروز ولایات ایران خراب‌تر، خلق ما مفلوک‌تر، لشکر ما بی‌نظم‌تر... است... از آن مصایب بی‌حصر و از آن عذاب‌های بی‌پایان که وزرای ما بر این ملک و ازگون بخت وارد آوردند، کدام نکته‌ایست که بر رأی مملکت آرای شاهنشاهی مکشوف نباشد (روزنامه قانون، شماره ۴: ۱).

5. elective affinity

- طرح‌ریزی و اجرای طرح‌های اقتصادی مدرن نظیر راه‌آهن، راه شوسه، و تلگراف^۱.
- تشکیل نهادهای مدنی چون مجلس شورای تجارتي، مجلس وکلای تجار^۲ و پاتوق چون انجمن‌های سری و نیمه‌سری^۳.
- بروز و ظهور فزاینده نآرامی‌ها و جنبش‌هایی از جانب نیروهای گوناگون اجتماعی و تبدیل شدن آن‌ها به نیروهای فعال اجتماعی. این امر به بحران مشروعیت سیاسی نظام حاکم منجر شد و در نهایت به مقابله جدی با آن در انقلاب مشروطه منجر شد.
- ظهور «ملت» به عنوان نیروی اجتماعی شناور^۴.
- آشنایی گروه‌های گوناگون اجتماعی با ایده‌های مدرن غربی^۵.
- گسترش مدارس عمومی مدرن^۶ و به طبع گسترش سواد.
- گسترش صنعت چاپ و افزایش تعداد چاپ‌خانه‌ها^۷.
- برپایی روزنامه‌های مستقل و نقاد در داخل و خارج از کشور^۸.
- مهار سانسور و آزادسازی نسبی فضای فکری و فرهنگی^۹.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در این مقاله بحث را با این پرسش آغاز کردیم که آغاز جنبش مشروطه کجاست؟ در ادامه با اتخاذ موضعی روایی به تاریخ‌پژوهی نشان دادیم که منطق روایی مستلزم تشخیص نقطه آغاز و پایان یک رویداد تاریخی است و البته این امر میسر نیست جز با تلقی گسست‌انگار مبتنی بر بسگانه‌انگاری زمان اجتماعی در مواجهه با تاریخ. اما چنان‌که گفته شد، برودل به تأثیر از برگسون معتقد بود که می‌توان با تلقی پیوسته از تاریخ صورت‌های متفاوت آن را نیز توضیح داد. در حالی که گوروویچ در نقد برگسون و برودل، نگرش ایشان را فاقد قابلیت لازم برای توضیح صورت‌های متفاوت اجتماعی و تاریخی می‌دانست و

۱. برای نمونه ر.ک. کرزن، ۱۳۸۰: ۷۳۱-۷۳۳؛ امانت، ۱۳۸۵: ۵۲۸؛ عیسوی، ۱۳۶۹: ۲۳۳-۲۳۸.
۲. برای نمونه ر.ک. آدمیت و ناطق، ۱۳۵۶: ۲۲۹-۳۷۰.
۳. مهم‌ترین این انجمن‌ها در این دوره عبارت بود از فراموش‌خانه که ملکم خان آن را در حدود ۱۲۴۰ ش برپا کرد. برای توضیح در این خصوص ر.ک. کتیرایی، ۱۳۵۵.
۴. برای نمونه ر.ک. صدیقی، ۱۳۸۷. ۵. برای نمونه ر.ک. طباطبایی، ۱۳۸۵: ۴۲۶.
۶. برای نمونه ر.ک. آدمیت، ۱۳۸۵: b ۴۵۵-۴۷۷.
۷. برای نمونه ر.ک. آدمیت، ۱۳۸۵: b ۳۹۲.
۸. برای نمونه ر.ک. کرزن، ۱۳۸۰؛ آدمیت، ۱۳۸۵: b ۱۳۸۶؛ یزدانی، ۱۳۸۶.
۹. برای نمونه ر.ک. آدمیت، (b ۱۳۸۵): ۳۸۸ و ۳۹۳-۴۰۲.

معتقد بود با نگرش جامعه‌شناختی می‌توان به توضیح این امر پرداخت. فوکو در این خصوص، با گذر از مرزهای تاریخ و جامعه‌شناسی در معنای معمول آن‌ها، به نحوی تبارشناسانه نشان داد که گسست‌انگاری و بسگانه‌انگاری دو روی یک سکه و بنابراین جدایی‌ناپذیرند. اما پرسش مهم در این حیطه این است که برهه گسست تاریخی از نظر فوکو کجاست؟ در پاسخ به این پرسش نشان دادیم که از نظر فوکو این تغییر در اقتصاد قدرت است که باید شاخص برهه گسست تاریخی تلقی شود. اما اقتصاد قدرت با بروز و ظهور هر نیروی اجتماعی تازه می‌تواند دگرگون شود؛ این همان نکته‌ای است که موضع روایی و گسست‌انگاری را که با آن ملازم است با بسگانه‌انگاری پیوند می‌دهد. بر این مبنا، بسته به این‌که کدام یک از نیروهای اجتماعی را در مرکز روایت قرار دهیم و نسبت آن را با دیگر نیروهای اجتماعی بررسی کنیم خط سیر و دوره‌بندی و زمان‌بندی متفاوتی از رویدادها و بازتوزیع قدرت به دست می‌یابیم. همین موضع است که امکان می‌دهد زمان تاریخی را نه فقط گسسته که بسگانه نیز بدانیم. از این رو، پرسش از آغاز جای خود را به پرسش از آغاز «ها» خواهد داد.

با چنین منظری به سراغ جنبش مشروطه رفتیم و با در نظر گرفتن روشنفکران به عنوان شخصیت اصلی روایت و توصیف رابطه آن‌ها با نهاد سلطنت و نیز نیروی تازه‌یاب ملت نشان دادیم که در آستانه مشروطه، متعاقب عصر سپهسالار (۱۲۸۸-۱۲۹۸ ق/۱۲۵۰-۱۲۶۰ ش)، با تغییری که در اقتصاد قدرت در ایران رخ داد از نیروهای اجتماعی جدیدی که پا به عرصه گذاشتند روشنفکران ارگانیک بودند. بروز و ظهور این نیروهای اجتماعی تازه و ائتلاف‌هایی که به تدریج میان آن و دیگر نیروهای اجتماعی (ملت، روحانیان، تجار و بازاریان) پدیدار شدند میدان قدرت در ایران را چنان نامتوازن کرد (ر.ک. صدیقی و طلوعی ۱۳۸۹) که در نهایت در جنبش تنباکو منجر به آن شد که، به تعبیر هنری راولینسون (۱۸۱۰-۱۸۹۵)، دیپلمات و شرق‌شناس انگلیسی «برای نخستین بار در این سلطنت، قدرت پادشاه به صفر^۱ برسد» (به نقل از

۱. جالب است که در برهه جنبش تنباکو روشنفکران ارگانیک که حال در پیوند با دیگر نیروهای اجتماعی بازار قدرت را در قبضه داشتند نه فقط از وزرای سلطنت، که از شاه نیز، که چنان‌که نشان داده شد پیش‌تر در پی جذب وی بودند، کناره گرفتند و دامنه نقدهای تند و تیز خود را به شخص شاه نیز تسری دادند. برای نمونه در بیانیه‌ای که در همین ایام خطاب به شاه نوشته شده با نقد همه‌جانبه نظام سلطنت، مسئولیت نابسامانی امور به شاه نسبت داده شده است. در واقع گفتمان روشنفکری که تا پیش از این در پی جذب شاه به عنوان رأس هرم قدرت سلطنت برآمده بود، حال شخص شاه را نیز به همراه سایر اجزا دستکاه سلطنت یکسره به اردوی «دیگری» می‌راند و دایره «خودی»‌ها را به تمام ملت می‌گستراند. در این بیانیه مسئول قتل و نابودی منجیان ملت و مملکت، شکست و تحقیر در جنگ‌ها، انتصاب افراد نالایق به مناصب دولتی، درانداختن مردم در دام فقر و فاقه و... شخص شاه دانسته شده است (سپاح ۱۳۵۹: ۳۳۳-۳۳۵).

کدی، ۱۳۵۸: ۱۰). به زعم نگارنده اولین و آخرین سرمقاله روزنامه *وطن (لا پاتری)* را می‌توان مانیفست این نیروی اجتماعی تازه، روشنفکران ارگانیک، دانست که با ترسیم مرزهای خود نسبتی تازه میان خود و نهاد سلطنت و البته ملت خلق می‌کند که پیش از آن سابقه نداشته است؛ تحلیل درون‌متنی، بینامتنی و برون‌متنی سرمقاله فوق مؤید این امر است. با این وصف، به نظر می‌رسد بنا بر روایتی که در این مقاله سامان داده شده بتوان آغاز جنبش مشروطه را، چنان‌که آغازگر این جنبش را روشنفکران به شمار آوریم، با انتشار این سرمقاله هم‌زمان دانست؛ گرچه اگر شخصیت اصلی روایت مان را در این جنبش روحانیان، سلطنت، ملت، یا تجار و بازرگانان بدانیم بی‌تردید آغاز آن را باید در جایی دیگر از تاریخ جست و جو کنیم.^۱

منابع

- آجدانی، لطف‌الله (۱۳۸۵)، *علما و انقلاب مشروطیت ایران*، چاپ دوم، تهران: اختران.
- آجدانی، ماشاء‌الله (۱۳۸۳)، *مشروطه ایرانی*، چاپ چهارم، تهران: اختران.
- آدمیت، فریدون (۱۳۸۷)، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، (جلد نخستین)، تهران: گستره.
- _____، (۱۳۸۵)، *امیرکبیر و ایران*، چاپ نهم، تهران: خوارزمی.
- _____، (۱۳۸۵)، *اندیشه ترقی و حکومت قانون: عصر سپهسالار*، چاپ سوم، تهران: خوارزمی.

۱. برای نمونه کسروی با تمرکز بر نقش روحانیون در جنبش مشروطه آغاز این جنبش را روزهای نخست سال ۱۲۸۴ ش (۱۳۲۳ ق) در همدستی سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی بر سر غائله مسیو نوز بلژیکی می‌داند (کسروی، ۱۳۸۶، ۴۸-۴۹). در مقابل اگر در روایت مشروطه بر نیروی «ملت» به عنوان شخصیت اصلی متمرکز شویم روایت جنبش مشروطه را می‌توان از جنبش تنباکو آغاز کرد به تعبیری کسروی «نخستین تکان در توده ایران» بود (کسروی، ۱۳۷۶: ۱۷). همچنین به تعبیر کرمانی در این برهه بود که «ملت ایران به خود آمده و اندکی رو به بیداری کرده چه از این ارتفاع امتیاز رژی ملت ایران دانست که می‌شود در مقابل سلطنت و حقوق خود را مطالبه کرد و دیگر معلوم شد که با این اختلاف مذهبی بین ملت ایران ممکن است همگی در امری متفق شوند...» (کرمانی، ۱۳۸۴: ۱۳). به همین سبب، جنبش مشروطه را می‌توان با قرار دادن تجاز و بازاریان در مرکز روایت پیش برد و در این صورت به نظر تشکیل «مجلس وکلای تجار ایران» در ۱۲۶۳ ش (۱۳۰۱ ق) لحظه گسست تاریخی است که می‌تواند آغاز روایت جنبش مشروطه تلقی شود (ر.ک. آدمیت و ناطق، ۱۳۵۶-۲۹۹: ۳۵۶، صدیقی، ۱۳۸۷ و ۱۳۸۹، تراپی فارسانی ۱۳۸۴). در کنار این‌ها، به رغم نقدی که در این مقاله نسبت به تاریخ پژوهانی شده که روایت جنبش مشروطه را از شکست‌های ایران از روس در عصر فتحعلی‌شاه آغاز کرده‌اند، از منظر برخی چنان‌که سلطنت را در جایگاه شخصیت اصلی روایت قرار دهیم چه بسا بتوان این برهه یا برهه‌هایی چون شکست‌های ایران از عثمانیان و از جمله در جنگ چالدران (ر.ک. طباطبایی، ۱۳۸۰: ۱۲) را آغازگاه جنبش مشروطه دانست (ر.ک. پانویس ۷۵ همین مقاله).

_____، و هما ناطق (۱۳۵۶)، *افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار*، تهران: آگاه.

ارسطو (۱۳۸۷)، فن شعر، در *ارسطو و فن شعر*، عبدالحسین زرین کوب، چاپ ششم، تهران: امیرکبیر.
آرین پور، یحیی (۱۳۷۲)، *از صبا تا نیما: تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی (جلد اول)*، تهران: زوار.
اصیل، حجت‌الله (۱۳۸۱)، *رساله‌های میرزا ملکم خان ناظم الدوله*، تهران: نشر نی.
_____، (۱۳۸۴)، *میرزا ملکم خان ناظم الدوله و نظریه پردازی مدرنیته ایرانی*. تهران: کویر.
افشار، ایرج و حسین محجوبی اردکانی (تصحیح و حاشیه)، (۱۳۶۳)، *چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه، (المآثر و الآثار)* نوشته محمد حسن خان اعتمادالسلطنه. تهران: اساطیر.
امانت، عباس (۱۳۸۵)، *قبله عالم: ناصرالدین شاه قاجار و پادشاهی ایران*، حسن کامشاد، چاپ سوم، تهران: کارنامه.

انتخابی، نادر (۱۳۷۹)، *ایرانیان و اندیشه ناسیونالیسم، در ایران و مدرنیته: گفت‌وگوهایی با پژوهش‌گران ایران در زمینه رویارویی ایران با دستاوردهای جهان مدرن*، رامین جهانبگلو، ترجمه حسین سامعی، تهران: نشر گفتار.

براون، ادوارد (۱۳۸۰)، *انقلاب مشروطیت ایران*، مهری قزوینی، چاپ دوم، تهران: کویر.
بهار، محمدتقی (۱۳۶۹)، *سیک‌شناسی*، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
پمپا، لئون (۱۳۷۹)، *فلسفه تاریخ: چهارچوب‌های اساسی در آموزش فلسفه مدرن تاریخ، در فلسفه تاریخ: روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری*، حسینعلی نودزی، تهران: طرح نو.
پوستر، مارک (۱۳۷۹)، *نوع جدیدی از تاریخ: میشل فوکو و نظریه عدم استمرار در تاریخ، در فلسفه تاریخ: روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری*، حسینعلی نودزی، تهران: طرح نو.
پیران، پرویز (۱۳۷۲)، *مفهوم تام و تمام انسان: نگاهی به دیدگاه تاریخ‌نگاری آنال، در سرمایه‌داری و حیات مادی: ۱۴۰۰-۱۸۰۰*، فرنان برودل، ترجمه بهزاد باشی. تهران: نشر نی.
ترابی فارسانی، سهیلا (۱۳۸۴)، *تجار، مشروطیت و دولت مدرن*، تهران: نشر تاریخ ایران.
جعفری، کریم (۱۳۸۵)، «اولین سانسور در مطبوعات ایران». *نشریه یاد*، شماره ۸۱، صص ۲۱۸-۲۳۱.
جنکینز، کیت (۱۳۸۷)، *بازاندیشی تاریخ*، حسینعلی نودزی. تهران: آگاه.
جول، جیمز (۱۳۸۸)، *گوامشی*، محمدرضا زمردی، تهران: ثالث.
حائری، عبدالهادی (۱۳۷۸)، *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*، تهران: امیرکبیر.

دلوز، ژیل (۱۳۸۶)، *فوکو، نیکو سرخوش و افشین جهاننده*. تهران: نشر نی.
رحمانی (۱۳۸۵)، «تاریخچه سانسور در ایران». *نشریه یاد*، شماره ۸۱، صص ۲۳۹-۲۵۲.
روزنامه قانون (۲۵۳۵)، به کوشش و با مقدمه هما ناطق. تهران: امیرکبیر.
روزنامه کاوه ()، نشر ویس.
سیاح، محمد علی بن محمدرضا (۱۳۵۹)، *خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت*. به کوشش

- حمید سیاح. تهران: امیرکبیر.
- شارتیه، روژه (۱۳۷۹)، تاریخ فرهنگی: رابطه فلسفه و تاریخ، در فلسفه تاریخ: روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، حسینعلی نوذری، تهران: طرح نو.
- صدیقی، بهرننگ (۱۳۸۷)، ناسیونالیسم ایرانی: تبیین جامعه‌شناختی تحولات اندیشه ناسیونالیستی نزد روشنفکران ایرانی از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی. رساله دکتری. دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات تهران.
- صدیقی، بهرننگ و وحید طلوعی (۱۳۸۹)، «روشنفکران در کارزار گفتمانی در آستانه انقلاب مشروطه»، سخنرانی در پنجمین همایش مشروطه‌پژوهی، دبیرخانه دائمی مشروطه‌پژوهی، تبریز.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۰)، *دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران*، تهران: نگاه معاصر.
- _____، (۱۳۸۵)، *تأملی درباره ایران: مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی* (جلد دوم، بخش نخست). تهران: ستوده.
- عقیلی، عبدالله (۱۳۷۰)، «اولین فرمان سانسور مطبوعات در ایران»، آینده. سال هفدهم، ۹-۱۲: ۷۹۹-۸۰۱.
- عیسوی، چارلز (۱۳۶۹)، *تاریخ اقتصادی ایران: عصر قاجار، ۱۲۱۵-۱۳۳۲* ه. ق. چاپ دوم، تهران: گستره.
- فروغی، محمدعلی (۱۳۶۶)، *سیر حکمت در اروپا: از زمان باستان تا مائه هفدهم*، تهران: زوار.
- فوکو، میشل (۱۳۷۸)، *مراقبت و تنبیه: تولد زندان*، نیکو سرخوش و افشین جهاننیده، تهران: نشر نی.
- _____، (۱۳۸۳)، *اراده به دانستن*، نیکو سرخوش و افشین جهاننیده، تهران: نشر نی.
- _____، (۱۳۸۸)، *دیرینه‌شناسی دانش*، عبدالقادر سواری، تهران: گام نو.
- _____، (۱۳۸۹)، *نظم اشیاء: دیرینه‌شناسی علوم انسانی*، یحیی امامی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- _____، (۱۳۸۹)، *a*، *نیچه، تبارشناسی، تاریخ، در تئاتر فلسفه*، میشل فوکو، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاننیده، تهران: نشر نی.
- _____، (۱۳۸۹)، *b*، *سوژه و قدرت، در تئاتر فلسفه*، میشل فوکو، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاننیده، تهران: نشر نی.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۴)، *تاریخ فلسفه (جلد نهم)*: از من دویبران تا سارتر. تهران: علمی و فرهنگی.
- کاتوزیان، محمد علی همایون (۱۳۷۲)، *اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*. محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. چاپ سوم، تهران: مرکز.
- _____، (۱۳۷۴)، *چهارده مقاله در ادبیات، اجتماع، فلسفه و اقتصاد*، تهران: مرکز.
- کتیرائی، محمود (۱۳۵۵)، *فراماسوئری در ایران: از آغاز تا تشکیل لژ بیداری ایران*، چاپ دوم، تهران: اقبال.
- کدی، نیکو ر. (۱۳۵۸)، *تحریم تنباکو در ایران*، شاهرخ قائم مقامی، چاپ دوم، تهران: کتاب‌های جیبی.
- کرزن، لرد (۱۳۸۰)، *ایران و قضیه ایران*، وحید مازندرانی. چاپ پنجم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- کسروی، احمد (۱۳۷۶)، *تاریخ مشروطه ایران*، چاپ ششم، تهران: امیرکبیر.
- کرمانی، ناظم‌الاسلام (۱۳۸۴)، *تاریخ بیداری ایرانیان*، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر.
- کوهستانی‌نژاد، مسعود (۱۳۸۵)، «روزنامه یا الواح قانون»، ویژه‌نامه یاد: شماره ۸۲، جریان‌شناسی تحلیلی جراید.
- گروویچ، ژرژ (۱۳۵۱)، *دیالکتیک یا سیر جدالی و جامعه‌شناسی*، حسن حبیبی، تهران: سهامی انتشار.
- مستشارالدوله، میرزا یوسف (۱۳۸۲)، *یک کلمه یک نامه*، به کوشش سید محمد صادق فیض، تهران: صباح.
- ملکم‌خان، میرزا (۱۳۲۷)، *مجموعه آثار، تدوین و تنظیم: محیط طباطبایی*، تهران: علمی.
- _____، (۱۳۸۱)، رساله رفیق و وزیر، *در رساله‌های میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله*، حجت‌الله اصیل، تهران: نشر نی.
- مون، دیوید (۱۳۸۴)، «فلسفه: انقلاب در تاریخ‌نگاری فرنان برودل و مکتب آنال»، عزت‌الله فولادوند، *بخارا*، شماره ۴۴، صص ۲۴-۳۴.
- میرفخرایی، تژا (۱۳۸۰)، «سینما: گفتمان سینما»، *نشریه رسانه*، شماره ۴۵، صص ۸۵-۹۵.
- ناطق، هما (۲۵۳۵)، (مقدمه) *روزنامه قانون*، تهران: امیرکبیر.
- هالوب، رناته (۱۳۷۴)، *آنتونیو گرامشی: فراسوی مارکسیسم و پسامدرنیسم*، محسن حکیمی، تهران: چشمه.
- همیلتون، پل (۱۳۸۴)، «تاریخ و تاریخی‌گری»، امیرحسین صادقی، *فصل‌نامه تاریخ اسلام*، سال ششم، شماره ۲۴: ۱۹۱-۲۱۸.
- یزدانی، سهراب (۱۳۸۶)، *صور اسرافیل: نامه آزادی*، تهران: نشر نی.

- Braudel, Fernand (1980), *On History*, Tr. Sarah Matthews. Chicago: University Of Chicago Press.
- Burke, Peter (2003), *The Annales*, Braudel and Historical Sociology. In Handbook of Historical Sociology.
- Gerard Delanty and Engin F. Isin (Eds.). London: SAGE Publications.
- Cox, Robert W. (2002), Civilizations and the twenty-first century: some theoretical considerations. In *Globalization and Civilizations*, Mehdi Mozaffari (Ed.). London Routledge.
- Deleuze, Gilles (1966), *Bergsonism*, Tr. Hugh Tomlinson and Barbara Habberjam. NY: Zone.
- Totaro, Donato (2001), *Time, Bergson, and the Cinematographical Mechanism*, Offscreen, http://www.horschamp.qc.ca/new_offscreen/Bergson_film.html
- Foucault, Michel (1967), On the ways of writing history. In (1998), *Aesthetics, Method and Epistemology, The Essential Works of Michel Foucault, 1954-1984, Volume Two*. J. D. Faubion. (Ed.). Tr. Robert Hurley and others. NY: New Press.

- Foucault, Michel (1976), Questions on Geography. In (1980), *POWER/KNOWLEDGE. Selected Interviews and Other Writings 1972-1977*. COLIN GORDON (Ed.). Tr. COLIN ORDON and others. NY: Pantheon Books.
- Foucault, Michel (1977), Truth and power. In (1980), *POWER/KNOWLEDGE. Selected Interviews and Other Writings 1972-1977*. COLIN GORDON (Ed.). Tr. COLIN ORDON and others. NY: Pantheon Books.
- Foucault, Michel (1987), The ethic of care for the self as a practice of freedom: an interview with Michel Foucault on January 20, 1984 Raúl Fornet-Betancourt, Helmut Becker, Alfredo Gomez-Müller and J. D. Gauthier. *Philosophy Social Criticism*, 12: 112-131.
- Gurwitsch, Georges (1963), The Spectrum of Social Time. Tr. Myrtle Korenbaum & Phillip Bosserman. NY: Springer-Verlag.
- Harris, Olivia (2004), Braudel: Historical Time and the Horror of Discontinuity. *History Workshop Journal*, 57, 161-174.
- Lakatos, Imre (1987), *The Methodology of Scientific Research Programmes: Philosophical Papers Volume*. Cambridge University Press.
- Munslow, Alun (2006), *The Routledge Companion To Historical Studies*, London: Routledge.
- O'Farrell, Clare (2005), *Michel Foucault*, London: SAGE Publications Ltd.
- Torring, J. (1999), *New Theories of Discourse: Laclau, Mouffe, Zizek*. Oxford: Blackwell.